



Editor-in-chief: Mino Hemati
Email: minohemati@gmail.com

Managing editor: Sharareh Rezaei
Email: shararehrezaei.p@googlemail.com

سردبیر: مینو همتی

مدیرمسئول: شراره رضایی

نشریه ماهانه:

3rd Series, Issue 58
سری سوم، شماره 58
96 مه ماه، September 2017

مطالب

زندگی ال جی بی تی در افغانستان (قسمت دوم)
سحر صامت

زن ستیزی در نظام جمهوری اسلامی ایران
ندا حسینی باب اناری

اعدام، ماشین سرکوب، قتل دولتی
سولماز اسکندری

شناسایی ۱۶۹ هزار کودک بازمانده از تحصیل در
سیستان و بلوچستان
ندای زنان

«من زخم که دیگر بیدار گشته‌ام»
ماریا یوسفزی

شعر "سپید رهایی"
شعر از شهناز غلاتی

تعرض به حقوق معلمان، تعرض به کل جامعه است
شراره رضایی

دابخواست خانواده‌های جان‌باختگان ایرانی در
دهه‌ی شصت
فاطمه رضایی

منشور حقوق زنان بیوه پروین ملک

آدم ربایی
سحر باباسجلی

چرا کولبری؟
مرضیه آدمی

چرا زنان دستفروش در مترو ماسک می‌زنند
پروین پناهی

همجنس‌گرایی در سایه
شادی امین

صلح رویای گم‌گشته!
سجاد جلال زاده

سینما سالانه تشکل‌های زنان دگر و همجنس‌گرا
در المان

زندگی‌نامه ویدا ساغری فعال حقوق زنان در
افغانستان (قسمت اول)

رهایی زنان در دیدگاه مارکس و انگلس / قسمت دوم
ترجمه سارا یوسف‌پور

صفحه خبری

- خودکشی هولناک مدیر مدرسه در کلاس درس در آغاز سال تحصیلی
- پشت پرده‌های اجرای طرح جمع‌آوری کودکان کار

راه‌های تماس با سازمان رهایی زن و با نمایندگان رهایی زن در هر کشور، فرانکس بخش ماهواره ای در ایران

زندگی ال جی بی تی در افغانستان

(قسمت دوم) سحر صامت

از نعمت کمک خواستم تا افرادی را که در افغانستان هستند به من معرفی کند و به آنها اطمینان خاطر بدهد که قصد بدی ندارم. سعادت با کمال میل شروع به کرد به کمک کردن ارتباطم با تعدادی برقرار شد و از وضعیت بهداشت روان و جسمی ازشان پرسیدم. در افغانستان اکثراً به موضوع همجنس‌گرایی به عنوان یک بیماری روحی و روانی تلقی می‌شود و نظراتی که همجنس‌گرایی را غیرطبیعی و شکلی از یک



بیماری می‌دانند به دو دسته عمده تقسیم می‌شود: دسته اول آن‌هایی که معتقدند همجنس‌گرایی به دلیل نوعی اختلال ژنتیکی و هورمونی ایجاد می‌شود و دسته دیگر که آن را ناشی از عوامل محیطی همچون روابط خانوادگی، تبلیغات رسانه‌ای، مشکلات دوره بلوغ و محدودیت‌های اجتماعی می‌دانند. همچنین بخش عمده‌ای از مخالفان طبیعی دانستن همجنس‌گرایی آن را نوعی اختلال روانی می‌دانند که در سال‌های اولیه زندگی فرد حادث می‌شود. و یا اینکه این موضوع را به دید یک فرهنگ غربی که از دولت‌های سکولار سرچشمه می‌گیرد به همین واسطه مانع اطلاع رسانی از زاویه علمی علم سکسولوژی در جامعه می‌شوند. از طرفی هم کلمه‌ی سکسولوژی در میان مردم سنتی افغانستان کاملاً ناشناخته شده است و حتی تعداد زیادی از تحصیل کرده‌ها علاقه بی‌درمورد این علم ندارند. با کسانی که گفتگو کردم همه از مشکلات روحی و ترس‌ها از اینکه مبادا این موضوع در جامعه‌ی به شدت مذهبی و سنتی افشا شود و جان آنها در خاطر بیفتد حرف می‌زدند. بیشتر کسانی که ارتباطم همایشان برقرار شد ترس از ابتلا به بیماری اچ ای وی یا همان ایدز را به خاطر برقراری ارتباط جنسی با افراد مختلف را دارند با تأسف به علت فساد حاکم بر ادارات دولتی و عدم کنترل ادارات و پاسخگویی به ملت می‌توان گفت در افغانستان نه تنها از طرف مسوولین وزارتخانه‌ها مانند وزارت صحت عامه "بهداشت" هیچ پلانی برای جلوگیری از بیماری‌های مقاربتی که خطر ابتلا به ایدز را بالا می‌برد وزارت معارف "آموزش و پرورش" می‌توانست با روی

به نشریه رهایی زن بپیوندید

برای نشریه رهایی زن مطلب و مقالات "اجتماعی، حقوقی، روانشناسی، جامعه‌شناسی، بهداشتی، تجارب و گزارش‌های شخصی. از زندگی زنان (خودتان) و کودکان...، شعر، اخبار، گزارش، ترجمه، معرفی کتاب و فیلم‌های خود را می‌توانید به آدرس ایمیل‌های زیر ارسال کنید.
Markazi@RahaiZan.org

باتوجه به اینکه نظراتی در سطح جامعه مطرح می‌شوند که نیازمند پاسخگویی و حلاجی در برخورد آزادانه عقاید دارد و بعضاً این نظرات مغایر با اهداف و سیاست‌های رهایی زن نیز هستند، اینگونه نظرات در "ستون آزاد" منتشر می‌شود و در همینجا از فعالین حقوق زنان و بخصوص فعالین رهایی زن می‌خواهیم تا در پاسخگویی به این نظرات کوشا باشند.

مینو همتی

دست گرفتن دروس علمی و حتی وزارت اطلاعات و کلتور هم که می‌توانست در این زمینه با ترویج فرهنگ کتاب و مقاله خوانی های علمی مردم را آگاه کنند.

بیشترین اطلاعات از شهر قندهار به دستم رسید. طه ۲۱ ساله یک تن از جوانان فعال و سرشناس مقیم قندهار که خود نیز همجنسگرا می‌باشد به سوال من در مورد چالش هایی که همجنسگرایان و دگرباشان در افغانستان روبرو هستند چنین پاسخ داد: دید منفی در یک جامعه ی سنتی و مذهبی و خطر تهدید به مرگ از خانواده ها گرفته تا گروه های تندروی اسلامی متوجه تمامی اعضای جامعه ی ال جی بی تی می‌شود. در این سرزمین هم قاتل و هم مقتول نعره ی الله اکبر را سر می‌دهند. در این کشور نه منطقی در این زمینه وجود دارد و نه دلیل کسی را قانع میکند. طه می‌گوید: اگر کسی شانس بیاورد و در یک خانواده ی مثلا روشنفکر زندگی کند آن خانواده به جای کشتن فرد به نظر خودشان مجرم را توسط ازدواج اجباری زجر کش میکنند زیرا فکر میکنند طرف مقابل به دلیل عدم دسترسی به جنس مخالف برای سکس با همجنس خود ارتباط جنسی برقرار کرده است و اینگونه می‌شود که نه تنها زندگی فرد همجنسگرا بلکه یک شخص دیگر نیز تباہ می‌شود. او از وضعیت دگرباشان سخن گفت: در یک جامعه ی که چارچوب ها معین است و اگر یک قدم فراتر از این قوانین پا بگذاری مردم تکه پاره ات می‌کنند، یک دگرباش چگونه می‌تواند هویت خود را افشا و قسمی که دلش می‌خواهد پوشش خود را انتخاب کند؟ طه برایم از دوستان همجنسگرایی خود داستان هایی تعریف کرد. یکی از غمناک ترین داستان ها مربوط می‌شود به خودسوزی یک پسر جوان از این جامعه که دوست او بود. خانواده ی دوستش او را مجبور به نامزد شدن با یک دختر در قندهار می‌کردند اما او نمی‌توانست به والدین خود بگوید که همجنسگرا است، به دلیل پافشاری خانواده و از دست دادن کنترل اعصاب و رفتار به خودسوزی دست زد. او همچنان گفت تعداد زیادی از دختران اهل قندهار در دسته ی لژیون ها قرار دارند. از او خواستم تا با آنها صحبت کند که اگر امکان داشته باشد از شرایط آنها نیز اطلاعی بدست آورم طه گفت از ترس جان به هیچ وجه راضی به گفتن با رسانه ها نیستند. او به یکی از زن های نزدیک فامیل خود اشاره کرد که لژیون است، اما سالها پیش به نکاح مردی در آمده و بارداری های اجباری را تجربه کرده است و از زندگی خود رنج می‌برد.

اطلاعات طه و نعمت سادات نشان می‌دهند

که بیشترین میزان جامعه ی ال جی بی تی ها از سن ۱۶ سال الی ۳۵ سال اهل قندهار جنوب افغانستان هستند. به گفته ی طه تعداد زیادی از این جامعه اطلاع دقیقی از وضعیت خود نداشته و پوزیشن خود را نمی‌دانند. از او در مورد وضعیت بهداشت روابط جنسی اش پرسیدم به سوالم اینگونه پاسخ داد، به دلیل سنتی و مذهبی بودن جامعه ی ما افرادی که در دسته ی ال جی بی تی قرار دارند نمی‌توانند آزادانه گروه و یا اجتماعی تشکیل بدهند بنابراین امکانات زیادی در دست نیست بعضی وقت ها از فشار زیاد روحی که دلیلش عدم دسترسی به شریک جنسی است باعث می‌شود به اشخاصی که هیچ آشنایی با آنها نداره در مقابل پرداخت مبلغی پول نیاز جنسی خود را برطرف کنم. همچنان او از ترس ابتلا به بیماری اچ ای وی برایم گفت. من: روانشناسی یک علم جدید در جامعه ی کم سواد و سنتی افغانستان است که در میان مردم جایگاهی ندارد اما با وصف این تاکنون روانشناسان کدام قدم مثبت به عنوان افراد تحصیل کرده ی کشور در این زمینه برداشته اند؟ طه: اکثر روانشناسان اگر بدانند فردی دگرباش و یا همجنسگراست به دلیل وابستگی های مذهبی و فرهنگی به جای کمک برخوردهای بسیار غیر علمی با فرد مقابل خود می‌کنند و فرد را سرخورده و سرکوب میکنند.

طه همچنان به ماده ی ۴۲۷ قانون جزایی افغانستان با هراس سخن می‌گوید زیرا عاشق یک همجنسگرا شده بود و تصمیم گرفته بودند رابطه ی خود را جدی کنند اما چگونه نمی‌دانستند چون این تصمیم قلبی آن هم در سرزمینی که دولتش از دید جهان غرب به عنوان تمویل کنندگان اقتصادی بر مبنای دموکراسی پایه گذاری شده است قابل بیان و اجراست. در افغانستان هیچ نیازی به برگزاری دادگاه و تعیین جزا از سوی دولت نیست، محکمه ی صحرائی یکی از مرسوم ترین واکنش مردم به خصوص مناطق بسیار سنتی و پس رفته یی مانند قندهار و تصمیم گیری سران قوم و ملای مسجد در تعیین جزا برای مجرم است. به داستان زندگی یک همجنسگرایی دیگر سر خوردم، در میان افرادی که از طریق نعمت ارتباطمان برقرار شد پسری به نام شاهین یک تن از همجنسگرایان که قرار بود با هم گفتگویی داشته باشیم به چالش افتاد. با من تماس گرفت و گفت مجبور به فرار شدم. بسیار مضطرب و بی رمق بود، داستان را اینگونه برایم تعریف کرد، در خانه همراه با شریک جنسی ام مشغول رابطه ی جنسی خود بودیم. پسر عمویم که ۹ یا ۱۰ سال بیشتر ندارد

نمیدانم چگونه از پنجره ی اتاق ما را هنگام سکس دیده بود و همان زمان با شتاب به سوی خانه ی خود دویده و چشم دید خود را برای پدرش "عمویم" تعریف کرده بود. عمویم همان روز پیش پدرم رفته و پسرک داستان را از ترس اینکه "طبق دروس اسلامی که توسط ملا در مسجد تعلیم دیده بود" شاهین گناه بزرگی مرتکب شده و حالا همه ی خانواده مورد غضب خدا قرار میگیرند بازگو کرده بود. غروب همان روز پدرم و عمویم به خانه آمدند و من را به اتاق صدا کردند، با عصبانیت شدید شروع به پرس و جو کردند و قبل از اینکه بخواهم از خود واکنشی نشان دهم و دهان باز کنم به جرم اینکه قوانین اسلامی را زیر پا کردم به شدت من را مورد لت و کوب قرار دادند. پدرم قصد کشتن من را داشت اما عمویم به او گفت که اگر او را در خانه بکشیم و جسدش را در خانه دفن کنیم احتمال اینکه چند روز بگذرد و مردم و همکلاسی هایش متوجه نبودنش شوند و اگر پای پلیس در میان بیایدانه مورد بازرسی قرار بگیرد می‌فهمند کار ماست، بهتر است این نجس را به دشتی برده و همان جا بکشیمش، هوا تاریک شد من را به زور سوار موتر "ماشین" خود کردند قلم مثل گنجشک میزد و میدانستم لحضات آخر عمرم است.

دقیقا یادم نیست چه مدت زمان در موتر بودیم با خودم درگیر بودم و هزاران بار خودم را سرزنش می‌کردم متوجه توقف ماشین شدم چشم هایم بسته بود. صدای بیل زدن و کندن چاله را می‌شنیدم. تصمیم گرفتم آخرین بار برای زنده ماندن تلاش کنم. شروع به کلنجار رفتن با بند های دستم شدم و پس از مدتی موفق به باز کردن دستهایم و سپس چشم هایم شدم. هوا نسبتا تاریک بود و تصویر پدرم و عمویم خیلی واضح نبود آنها چند متری از ماشین فاصله داشتند. در موتر را باز کردم و شروع به دویدن کردم آنها متوجه شدند و شروع کردند دنبالم به دویدن. عمویم سنگی به سمت نشانه گرفت و به سرم اصابت کرد با وجود دردی که بر من وارد شد با تمام نیرو دویدم و بلاخره خودم را به هزار بدبختی نجات دادم. از شانسم مقداری پول در جیبم بود، سریع شهرمان را ترک کردم. از او پرسیدم اکنون در کدام شهر هستی؟ گفت: غزنی گفتم چرا اینجا تو که در دل گروه های اسلامی و تروریستی رفتی چرا به کابل نرفتی و با اینکه امیدی نیست اما با کدام نهاد اگر امکان داشت تماس می‌گرفتی، گفت اول به کابل پناه بردم اما چون فامیل هایمان آنجا زندگی می‌کنند احساس ناامنی کردم می‌دانم در کابل هم هیچ کس و

ادامه در صفحه 12

زن ستیزی در نظام جمهوری اسلامی ایران
ندا حسینی باب اناری



زیر پا گذاشتن حقوق زنان جزئی از هویت و موجودیت رژیم جمهوری اسلامی است و علت آن ریشه در دید قرون وسطایی رژیم نسبت به زنان دارد. از روزی که رژیم جمهوری اسلامی به حاکمیت رسید بلافاصله سرکوب زنان را چه در وضع قوانین زن ستیز و چه در سطوح مختلف جامعه آغاز کرد. قوانینی که توسط مجلس شورای اسلامی تصویب می شوند باعث تشویق تبعیض و خشونت علیه زنان می شوند. این قوانین پر از موارد تبعیض آمیز علیه زنان در زمینه های اقتصادی، اجتماعی و خانوادگی است. باید توجه داشت که عمده مسائل زنان در ایران ناشی از حکومت مذهبی حاکم است. بنابر این تنها راهی که زنان ایران می توانند به حقوق واقعی خود برسند از طریق تلاش برای برقراری یک حکومت سکولار و دمکراتیک است.

در زیر به چند نمونه از قوانین تبعیض آمیز مربوط به زنان اشاره میشود:

آزادی در خانواده

شورای نگهبان جمهوری اسلامی حکم کرد: “زن حق ندارد که بدون اذن شوهرش از خانه اش بیرون برود، هر چند به دیدن خویشاوندان و حتی عیادت پدرش، یا مجلس ختم او باشد.”

بند ۳ ماده ۱۸ قانون گذرنامه: موافقت کتبی شوهر در مورد مسافرت زن لازم است...

قانون مجازات

ماده ۶۳۸ - بدحجابی و بی حجابی جرم محسوب می شود و هر کس که به این جرم مرتکب شود، به حبس از ۱۰ روز تا ۲ ماه و یا از ۵۰ هزار تا ۵۰۰ هزار ریال جزای نقدی محکوم خواهد شد.

ماده ۱۰۲ - مرد را هنگام رجم (سنگسار) تا

نزدیک کمر و زن را تا نزدیکی سینه در گودال دفن می کنند. آنگاه رجم (سنگسار) می نمایند. (با توجه به تفاوت های فیزیکی بین زن و مرد، اگر احتمال فرار و زنده ماندن برای مرد وجود داشته باشد، این شانس برای زن غیرممکن می شود.)

ماده ۱۲۱۰ - سن مسئولیت کیفری برای دختران ۹ سال قمری، برابر با ۸ سال و ۹ ماه شمسی و برای پسران ۱۵ سال قمری، برابر با ۱۴ سال و ۶ ماه شمسی است.

ماده ۴۸ - اگر یک دختر ۹ ساله مرتکب خطایی شود با او مثل یک بزرگسال رفتار می شود و تمامی مجازات های قانونی مانند شلاق، اعدام و حتی سنگسار برای او صادر می شود.

ماده ۳۳۰ - دیه زن نصف دیه مرد تعیین شده است. هرگاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد محکوم به قصاص است لیکن باید ولی زن قبل از قصاص قاتل نصف دیه مرد را به او بپردازد.

قانون ازدواج، طلاق، حضانت و اشتغال

مرد می تواند چهار زن عقدی و بی نهایت زن صیغه داشته باشد.

ماده ۱۱۱۳ - طلاق حق مرد است و مرد می تواند هر وقت که بخواهد زنش را طلاق بدهد. حتی به طور غیابی، اما زنان حق تقاضای طلاق را ندارند زیرا تصمیم آنها تحت تاثیر عواطف قرار می گیرد. (اخیراً در اثر فشار و مبارزات زنان، در هنگام عقد تبصره ای در سند ازدواج نوشته می شود که طبق آن تحت شرایطی زنان می توانند از دادگاه تقاضای طلاق کنند.)

ماده ۱۱۶۹ - برای نگهداری طفل، مادر تا دوسال (اخیراً هفت سال) از تاریخ ولادت اولویت خواهد داشت. پس از انقضای این مدت حضانت او با پدر خواهد بود.

ماده ۱۱۱۷ - شوهر می تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیت زن یا خود باشد منع کند. بنابر این زنان باید اجازه شوهر را برای اشتغال داشته باشند.

قانون ارث

ماده ۹۱۳ - اگر مرد فرزندی داشته باشد زن یک هشتم از اموال وی را و در صورتی که فرزندی نداشته باشد یک چهارم اموال او را می برد، اما شوهر در صورت فوت زنش اگر زن ورثه دیگری نداشته باشد همه اموال به شوهر می رسد و اگر ورثه داشته باشد نصف اموال زنش را می برد، اما در صورتی که شوهر ورثه ای نداشته باشد یک چهارم اموال را زن به ارث می برد و بقیه به دولت می رسد.

ماده ۹۰۷ - زمانی که پدر و مادر فوت کنند و فرزند دختر و پسر داشته باشند، پسران دو

برابر دختران ارث می برند.

قانون شهادت

ماده ۲۳۷ - قتل عمد با شهادت دو مرد عادل ثابت می شود (یعنی شهادت زن اصلاً به حساب نمی آید). قتل شبه عمد یا خطا با شهادت دو مرد عادل یا یک مرد عادل و دو زن عادل ثابت می شود (بنابر این آنجایی هم که شهادت زن پذیرفته می شود دو زن در مقابل یک مرد قرار می گیرند).

از این نوع تبعیض ها علیه زنان در قوانین جمهوری اسلامی زیاد است و می توان برای آشنایی با آنها به منابع قانونی مراجعه کرد. تازه موارد فوق علاوه بر خشونت است که خود دولت علیه زنان اعمال می کند و به خاطر ابتدایی ترین حقوق انسانی زنان را مورد تهدید، زندان، شکنجه و حتی اعدام قرار می دهد. زهرا کاظمی و زهرا بنی یعقوب نمونه هایی از خشونت دولتی علیه زنان هستند. خشونت دولتی علیه زنان در واقع برای تحت کنترل قرار دادن این قشر عظیم از جامعه اعمال می شود. این کنترل خود را به صورت طرح های مختلف از جمله مبارزه با بدحجابی و به اصطلاح اشاعه فساد نشان می دهد.

هر ساله به خاطر مسئله بدحجابی صدها هزار زن تحت بازجویی و اخطار خیابانی قرار می گیرند. آمارهایی که خود رژیم می دهد از گسترش نافرمانی زنان از فشارهای دولتی حکایت می کند. وقتی که ارقام ارتکاب موارد به اصطلاح جرم از میلیون می گذرد دیگر آن موارد جرم محسوب نمی شوند بلکه یک اعتراض اجتماعی به شمار می آیند. به این معنا است که زنها موافق طرح های رژیم در مورد حجاب نیستند. ما زنانی که در خارج از ایران زندگی می کنیم وظیفه مهمی در کمک به مبارزات زنان در داخل کشور داریم. یکی از راه های کمک، بزرگداشت و شرکت در روزهای منسوب به زنان است که در آنها اخبار مبارزاتی و مسائل مربوط به زنان در ایران را منتشر کرده و زنده نگه داریم. یکی دیگر از راه ها، برقراری ارتباط با محافل سیاسی و مجامع مطبوعات است تا آنها را از شرایط سخت و زندگی زنان در ایران آگاه کنیم.

لازم به یاد آوری است که در بعضی موارد، در اثر فشار اجتماعی و مبارزات زنان، رژیم جمهوری اسلامی مجبور به تغییرات بسیار جزئی در بعضی از مواد قوانین خود میشود، ولی هرگونه تغییر و اصلاح جدی در اینگونه قوانین تبعیض آمیز و ضد انسانی راه به نقض شریعت روحانیون میرسد که به بهانه به خطر انداختن پایه های حکومت ولایت فقیه و ایجاد مسأله امنیتی، از انجام آن تغییرات بشدت جلوگیری میشود./

اعدام، ماشین سرکوب، قتل دولتی سولماز اسکندری



اخیرا در خبرها خواندیم که قاتل "آتنا اصلانی" (دختر بچه 8 ساله ی پارس آبادی که پس از آزار و اذیت جنسی به قتل رسیده بود) در ملاعام اعدام شد. کمتر از دو ماه از وقوع این جنایت حکم صادر و به اجرا درآمد. حکمی که جای کمترین تخفیف در پرونده مجرم باقی نمی گذاشت. فشار افکار عمومی که در شبکه های اجتماعی با تجمعات خیابانی خواهان اعدام مجرم بودند از یک سوی و مثل همیشه نمایش اقتدار دولت و دستگاه قضا از دیگر سوی سبب شد تا کمتر از دو ماه حکم اعدام متهم در برابر دیدگان صدها تماشاچی که در بین آنها کودکان کم سن و سال نیز به چشم می خورد و در برابر صدها دوربینی که با هیجانی وصف ناپذیر لحظات مرگ وی را ثبت می کردند اجرا شود.

حکم "اعدام" برگشت ناپذیرترین و سنگین ترین حکم در حوزه کیفر شناسی است. بر اساس گزارش سالانه عفو بین الملل، ایران بعد از چین دومین کشور مجری حکم اعدام در دنیاست (با در نظر گرفتن جمعیت و همچنین در نظر گرفتن این مساله که بسیاری از اعدام ها مخفیانه صورت می گیرد و آمار دقیقی در دست نیست).

میزان بالا و تعدد جرایمی که در ایران مشمول این حکم قرون وسطایی و ارتجاعی در سیستم توتالیتر جمهوری اسلامی است موجب روند رو به رشد اعدام در ایران و نقض فاحش حقوق بشر در این کشور می شود.

قبل از پرداختن به مساله اعدام و احکام قصاص در ایران توجه به این نکته ضروری است که اصولا قوانین تنظیم شده در یک جامعه باید بر اساس مقتضیات

زمانی و شرایط اجتماعی و نیازهای جامعه کنونی نوشته شود اما ریشه قوانین جزایی در ایران "احکام فقهی" هستند که به 1400 سال قبل برمی گردد. به همین خاطر امروزه در کشور ایران "هم جنسگرایی مردان" یا "رابطه جنسی خارج از ازدواج" جرم محسوب می شود و در بسیاری از موارد اشد مجازات (اعدام و سنگسار) را به دنبال دارد. بدین معنا که در کشور ایران حکم اعدام برای مسائلی در نظر گرفته می شود که در بسیاری از کشورهای دیگر در حوزه حریم خصوصی افراد تعریف می شود و قانون گذار حق ورود به این مسائل را ندارد.

موارد دیگری مانند تغییر دین، قاچاق مواد مخدر (که بیشترین آمار اعدام ها در ایران را شامل می شود)، عضویت در احزاب مخالف حکومت و ... هم مشمول این حکم غیر انسانی می شوند.

اخیرا وزیر امور خارجه ایران، دکتر ظریف، در یک گفتگوی خبری با شبکه بی بی سی از اعدام قاچاقچیان مواد مخدر در ایران با افتخار یاد کرده و آن را راهی برای کنترل ورود مواد به کشور و آلوده نشدن جوانان عنوان کرده است اما کیست که نداند این ادعایی گزاف و توخالی است چرا که نگاهی به وضعیت اعتیاد در آن جامعه نشان می دهد ماشین اعدام جمهوری اسلامی نه تنها نتوانسته مانع ورود مواد مخدر به کشور شود بلکه در عمل شاهد رشد روزافزون این معضل اجتماعی در جامعه هستیم.

همچنین این ماشین سرکوب در کارنامه خود اعدام کودکانی را دارد که در زمان وقوع جرم زیر سن قانونی و رشد عقلی بوده و در زمان به دارآویختن هنوز کودک محسوب می شوند و این نقض آشکار پیمان های بین المللی است.

دیدگاه های موافق اجرای حکم اعدام در جامعه بر دو اصل تکیه دارد

1. نقش بازدارندگی
2. ایجاد امنیت در جامعه

حکومت ایران در توجیه مجازات های اسلامی خود از جمله اعدام و قصاص همیشه بر جنبه اعرابی آن تاکید دارد. اعدام را به عنوان یک محرک "بازدارنده" تعریف می کنند اما نگاهی به کارنامه 40 ساله این حکومت به خوبی نشان می دهد که اعدام به قصد ایجاد رعب و وحشت و پیشگیری از وقوع جرایم در جامعه هیچ گاه موثر نبوده است، عواملی که تولید جرم و جنایت در اجتماع می کنند ریشه در مسائل سیاسی، اقتصادی، مناسبات تولیدی و خاستگاه طبقاتی جامعه دارد. قربانیان اعدام در اکثر موارد از اقشار پایین و طبقه فرودست جامعه

می باشند. اعدام و به ویژه اعدام در ملاعام نه تنها خاصیت بازدارندگی ندارد بلکه خود تولید خشونت و عادت به خشونت در جامعه می کند. تقویت خشونت عریان و مشروعیت بخشیدن به قانون بدوی و عشیره ای "چشم در مقابل چشم" و "خون در مقابل خون" بزرگترین کارکرد این ماشین سرکوب است. مقایسه میزان بروز جرایم در کشورهای که بالاترین آمار اعدام را در کارنامه حکومتی خود دارند با کشورهایی که حداقل تامین اجتماعی، بهداشت و درمان و آموزش رایگان و امکانات شغلی و معیشتی را برای اقشار جامعه در نظر می گیرند گواهی بر این امر است که نقش بازدارندگی اعدام دروغی بیش نیست که در لوای آن حکومت های مقتدر بتوانند اقتدار خود را به توده های تحت امر نشان دهند.

امنیت جامعه هم با اعدام مجرمان هرگز تاهمین نخواهد شد زیرا که در وهله اول دولت خود بزرگترین برهم زننده ای امنیت جامعه است و در ثانی اگر مساله صرف برقراری امنیت باشد می توان مجرم را دور از اجتماع در زندان نگه داشت و هزینه نگهداری شان را هم توسط دولت و جامعه پرداخت شود. همانگونه که مارکس هم در مقاله کوتاه خود در مورد اعدام به درستی اشاره می کند نمی توان انسان را در مفهوم هگل، موجودی دارای اراده آزاد دانست که سرنوشتش را خود تعیین می کند. انسان محصول محیط و شرایط اجتماعی است که او را تحت فشار قرار می دهد. ارتکاب جرم پدیده ای اجتماعی است و مجرم هم محصول جامعه ای است که در آن رشد کرده است. اما جامعه به جای اینکه مسئولیت خود را در قبال پرورش مجرمان بپذیرد با کشتن مجرم سعی در تطهیر خود و پاک کردن صورت مساله دارد.

حکم اعدام یک حکم برگشت ناپذیر است بدین معنا که اگر در مراحل تحقیق و تفحص یا در امر قضاوت اشتباهی صورت بگیرد بعد از به اجرا درآمدن حکم اعدام دیگر قابل جبران نخواهد بود. البته در شریعت اسلام حاکمان شرع و قضات معتقد هستند که اگر کسی به اشتباه اعدام شده باشد شهید محسوب می شود و به بهشت خواهد رفت و اگر گناهکار بوده باشد هم که به سزای عملش رسیده است. یعنی قوانینی که بر اساس احکام 1400 سال گذشته نوشته شده به حکومت این اجازه را می دهد که در صورت اشتباه در قضاوت برای خونی که به ناحق ریخته شده چنین استدلال غیر انسانی و بدوی را بترشد و بدین گونه دستهای آلوده به خون خود را پاک کند.

قانون گذار و مجری قانون نماینده جامعه ای

هستند که به آنها این اجازه را می‌دهد تا برای برقراری نظم و امنیت در جامعه و زندگی به دور از هرج و مرج قوانینی را وضع و به اجرا درآورند اما هیچ انسانی به هیچ حاکم و قانون گذاری در هیچ کجای دنیا وکالت نداده است که در صورت بروز خطا و جرم حق سلب حیات او را داشته باشد. نمی توان در جامعه ای که حق گرفتن حیات آدمی توسط دولت مجاز شمرده می شود ارزش نهادن به حق حیات را نهادینه کرد. دولتهای مستبد و توتالیتر "کشتن" را به انحصار خود درمیآورند. هر کس که قوانین وضع شده توسط دولت را به رسمیت نشناسد مستوجب مجازات در بالاترین حد آن یعنی "مرگ" است. به همین خاطر در این سیستم های حکومتی ما با اعدام "دگراندیشان"، "دگرباشان جنسی"، "زندانیان سیاسی"، "معترضین خیابانی که حتی اعمال خشونت نکرده اند" و ... روبه رو هستیم. پیام واضح و روشن است: یا گردن نهید و تسلیم شوید یا مرگ را بپذیرید. فراموش نباید کرد که اصولا سیستم های حکومتی توتالیتر و مستبد صلاحیت و شایستگی قانون گذاری را ندارند. در سیستم های توتالیتر حذف فیزیکی افراد به عنوان مجازات، برای اعمال قدرت و نمایش اقتدار حکومت است. علیرغم اعتراضات گسترده برای متوقف کردن حکم اعدام در ایران، جمهوری اسلامی نه تنها ماشین اعدام خود را متوقف نکرده بلکه در تلاش است تا اعدام در ملاعام را برای هر چه بیشتر ایجاد رعب و وحشت در جامعه گسترش دهد.

پاسخ به این سوال که چرا حکومت جمهوری اسلامی در برابر لغو مجازات غیر انسانی اعدام تا بدین حد مقاومت می کند با نگاهی به تاریخچه شکل گیری و روی کار آمدن این حکومت روشن می شود. پایه های قدرت حکومت اسلامی ایران از همان ابتدای شکل گیری همیشه بر ایجاد رعب و وحشت در میان توده ها مستقر بوده است، کشتار، اعدام و سرکوب چندین هزار زندانی سیاسی در سال 67 نمونه بارزی است که ماشین سرکوب جمهوری اسلامی تنها برای بقا و تحکیم پایه های قدرت خود نشان داده است، دستگاه سرکوبگر جمهوری اسلامی ایران پاسخ هر مطالبه و خواست به حقی را با مجازات و شلاق و زندان می دهد، از خواست افزایش دستمزد و مطالبه معوقات مزدی تا خواست تشکیل شوراها و سندیکاهای کارگری و حمایت از حقوق زنان و کودکان و ... همه و همه پاسخش زندان و شکنجه بوده است. این حکومت با

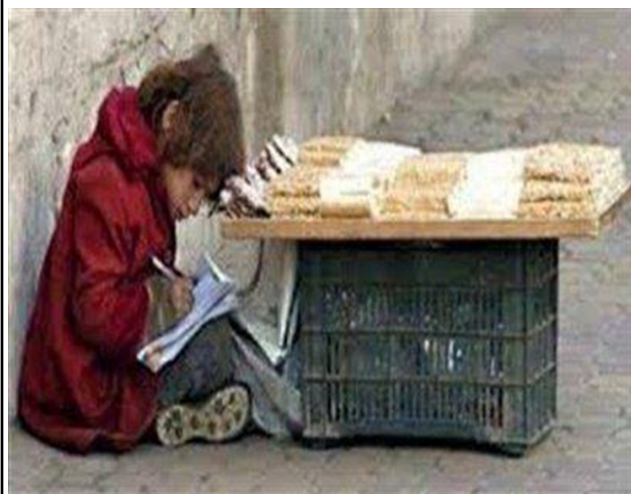
سیاست قتل عمد دولتی و ایجاد وحشت در میان توده ها پایه های قدرتش را مستحکم تر می کند. نمی توان مخالف قتل بود اما قتل عمد دولتی (اعدام) را تایید کرد. هر دو شکل، قتل عمد به حساب می آید: قتل برنامه ریزی شده، آگاهانه، عمدانه کسی توسط دیگری. با این تفاوت که اگر قاتل تمام تلاشش را می کند تا کارش را در خفا و به دور از چشم دیگری انجام دهد و همه ادله جرم را هم از بین ببرد اما دولت به شکل کاملاً علنی، با اطلاع قبلی، برنامه ریزی شده، بدون کوچکترین ترحمی و در مقابل دیدگان میلیونها نفر یک نفر را به قتل می رساند و هرگز هم بابت کاری که انجام می دهد نه احساس پشیمانی دارد و نه مجازات خواهد شد. در مواردی که اعدام به قصد مجازات "قتل نفس" است دولت از خانواده مقتول هم یک قاتل دیگر می سازد. انسان هایی که تا دیروز فکر کشتن هیچ موجود جانداري به ذهنشان خطور نمی کرد امروز با اختیار ظاهری که دولت و قوانین ارتجاعی جامعه به آنها می دهد دندان به هم فشرده و بی صبرانه منتظر روزی هستند که چهارپایه را از زیر پای مجرم بکشند و خونسردانه و بعضاً با خوشحالی جان کندن او را به نظاره بنشینند. اعدام مجرم هرگز تسکین دهنده آلام خانواده مقتول نخواهد بود زیرا فرد از دست رفته را

ندای زنان ایران
شناسایی ۱۶۹ هزار کودک بازمانده از تحصیل در سیستان و بلوچستان

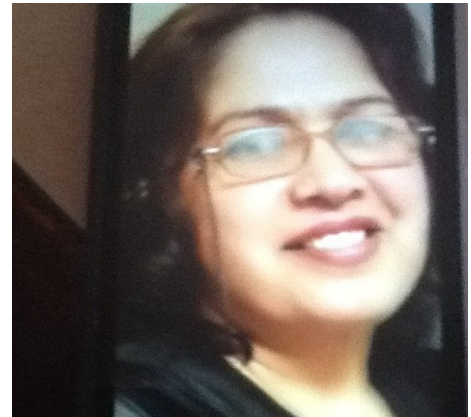
مدیرکل آموزش و پرورش استان سیستان و بلوچستان گفت: از ۱۶۹ هزار کودک بازمانده از تحصیل شناسایی شده در استان، بیش از ۱۱۰ هزار نفر جذب کلاس های درس شده‌اند.

مدیر کل آموزش و پرورش استان سیستان و بلوچستان با اشاره به پدیده ترک تحصیل و عدم همراهی اولیا و خانواده ها به منظور فراگیری آموزش فرزندان شان از کودکان کار برای تامین معیشت خانواده ها سخن به میان آورد.

نخعی یکی از مهم ترین مشکلات و آسیب های حاشیه شهر را بازماندگان از تحصیل دانست و خاطر نشان کرد: قریب به هفت هزار بازمانده از تحصیل شناسنامه دار در حاشیه شهر زاهدان شناسایی شده اند که تا کنون قریب به ۴ هزار نفر در کلاس درس حضور یافته اند.



«من زنم که دیگر بیدار گشته‌ام»
 ماریا یوسفزی



دوستان و خوانندگان نشریه سازمان رهایی زن سلام!

اینبار به معرفی زن مبارز و بنیان‌گذار اولین تشکل زنان در افغانستان میپردازم. مینا زن که شجاعانه رزمید و دلیرانه به مبارزه حقوق زنان جنگید که دشمنان آزادی انرا نگذاشت در کوئته پاکستان به عمر ۳۲ سالگی ترور کردند اما راهش ادامه دارد که من ماریا یوسفزی نیز یکی از پیروان این شیرزن افغان هستم. مینا کشورکمال، فمنیست و بنیان‌گذار اولین تشکل مستقل زنان افغانستان «من زنم که دیگر بیدار گشته‌ام»

من راه خود را باز یافته‌ام و هرگز برنمی‌گردم»

مینا کشورکمال در سال ۱۳۳۳ خورشیدی در شهر کابل دیده به جهان گشود. او بنیان‌گذار و رهبر اولین تشکل مستقل زنان افغانستان به نام «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) بود. این سازمان یکی از سازمان‌های سابقه‌دار زنان افغانستان است که هدف خود را حقوق زنان و ترویج دموکراسی سکولار اعلام کرده بود. این سازمان در سال ۱۹۷۷ میلادی در کابل به وسیله‌ی مینا کشورکمال تاسیس شد. این سازمان هم با رژیم کمونیستی و هم با «مجاهدین» مخالف بود و بعدها از مخالفان طالبان نیز بود. راوا هر گونه بنیادگرایی مذهبی را مطرود می‌دانست. این گروه اهداف خود را احقاق حقوق زنان و مبارزه برای رسیدن به جامعه‌ای مبتنی بر دموکراسی و سکولاریسم و همچنین مبارزه علیه هر گونه افراط‌گرایی مذهبی اعلام کرده بود. دفاع از تمامیت ارضی و حقوق مساوی همه‌ی اقوام و مذاهب از دیگر اعداف راوا بود. مینا کشورکمال از نوجوانی و دوران تحصیل همواره به مشکلات

جامعه‌ی افغانستان نظر داشت و از این میان به مسائل و مشکلات زنان افغانستان توجهی ویژه داشت. در این زمان هنوز افغانستان توسط نیروهای بیگانه اشغال نشده بود اما دولت‌مردان افغانستان در جهت منافع ملی کشور رفتار نمی‌کردند.

کشورکمال اعتقاد داشت که زنان افغانستان مانند شیران خفته‌ای هستند که اگر بیدار شوند و به جرکت درآیند نقش عظیمی در انقلاب سیاسی و اجتماعی افغانستان ایفا خواهند کرد. پس از اشغال افغانستان به وسیله‌ی شوروی کشورکمال از تحصیل در دانشگاه دست کشید و به سازماندهی زنان افغانستان در مبارزه با نیروهای اشغال‌گر پرداخت. کشورکمال توانست تظاهرات وسیعی از زنان به راه بیان‌دازد و علیه سیاست‌های زمام‌داران وقت اعتراض کند. مینا در سال ۱۹۸۱ به عنوان نماینده‌ی جنبش مقاومت افغانستان و با دعوت حزب سوسیالیست فرانسه در کنگره‌ی آن حزب شرکت کرد و پس از آن از چندین کشور اروپایی دیدن کرد و با رهبران آن‌ها دیدار کرد و در مورد وضعیت افغانستان و زنان جامعه‌اش سخن گفت. کشورکمال در کنگره ولانس شرکت کرد و با استقبال خوبی مواجه شد. در این نشست «بوریس پوناماریوف» سرپرست هیات شوروی سابق نیز شرکت داشت که کشورکمال با تکان دادن دستش به نشانه‌ی پیروزی موجب شد که او تالار کنگره را ترک کند که این اتفاق بازتابی جهانی یافت.

مینا در ساختن یک بیمارستان و آموزشگاه پرستاری و یک کارگاه و دو مدرسه در پاکستان برای زنان مهاجر نقش به‌سزایی ایفا کرد. کشورکمال با دکتر فیض احمد رهبر سازمان رهایی افغانستان ازدواج کرد. آن دو بیش‌تر وقت خود را صرف مبارزه کردند و حتا برای آینده‌ی افغانستان به یک راه مشترک معتقد نبودند. مینا دوازده سال از عمر کوتاه ۳۲ ساله‌ی خود را وقف آزادی مردم افغانستان کرد. او معتقد بود که با وجود سایه‌ی شوم جهالت بنیادگرایی و ابتذال و فساد بی‌انتهای بیگانه‌پرستان بر زنان افغانستان، زیر نام به اصطلاح آزادی و برابری، سرانجام نیم جامعه که زنان باشند بیدار می‌شوند و در نتیجه افغانستان بیدار می‌شود.

در پانزدهم بهمن‌ماه ۱۳۶۵ مینا کشورکمال در شهر کوئته پاکستان توسط افراد سازمان «خاد» «یا همان اداره خدمات امنیت دولتی به قتل رسید. مجله تایم در شماره فوق‌العاده ۱۳ نوامبر ۲۰۰۶ خود در میان «۶۰ قهرمان آسیایی» به معرفی مینا کشورکمال پرداخت. تایم می‌نویسد: «مینا هر چند فقط ۳۰ سال

داشت که کشته شد، اما او قبلا بذر جنبش آزادی‌خواهانه زنان افغانستان را کاشته بود که بنیادش را نیروی دانش تشکیل می‌داد.



سیدرهایی

شعر از شهناز غلانی

چه کسی می‌گوید:

زود زیانیت؟

با سپ

باشنایی...

زندگی زیانیت

الکرزیا بکرم.

می توانم دوست بدارم

عاشق باشم

وقتی هر صبح دستان عشق

موی مرا شان می زند

ولبان مردی که عاشق من است

لب بایم رامی بوسد.

می توانم عشق بورزم

وقتی نیوفری

در ساقه سبز ستم می چید

و به من می گویند:

چشم بایت زیانیت...

در شبی سرد

ببخ بسته و دهنشنگ

بیار را ببیدم

بجهره کردم

و امان اوردم

که در زمستان نیز می توانی حقی

جاری رک های انسان کردد.

و گلویی سرخ آزادی

در قفس نیز می تواند

شعر سیدرهایی بسراید.

تعرض به حقوق معلمان، تعرض به کل جامعه است
شراره رضایی



وزارت آموزش و پرورش ایران طی بخشنامه ای، مجموعه ضوابطی را برای داوطلبان شغل معلمی در نظر گرفته که مطابق آن، معلمانی که وارد آموزش و پرورش می‌شوند نباید "بیماری‌های" مشخصی را داشته باشند.

به گزارش خبرگزاری فارس که تاکید میکند این شیوه نامه طبق بند یک و 2 ماده 12 قانون گزینش معلمان و کارکن آموزش و پرورش تهیه شده که براساس آن، "ناباروری" و "موهای زاید صورت" زنان، میگردن شدید، دیابت بی مزه، گواتر، اعتیاد به سیگار، کوتاهی یک پا بیش از ۱۰ سانتیمتر و "لهجه غلیظ و غیر قابل تغییری که مانع تلفظ برخی حروف فارسی مثل چ، گ، ژ، ق شود" (برای معلمان دوره ابتدایی) در شمار موانع ورود افراد به حرفه معلمی ذکر شده اند.

از بیماری‌های دیگری که در این شیوه نامه آمده ست و منعی برای انتخاب حرفه معلمی ست: "نداشتن دید کمتر از ۱۰/۱۰ در یک چشم، کمتر بودن تعداد دندان‌ها از ۲۰ عدد"، "انحرافات ستون فقرات مادرزادی"، "کوتاهی یک پا بیش از ۱۰ سانتی متر از پای دیگر نیز، بیماری‌های پوستی که در اثر حساسیت و یا مسمومیت نسبت به مواد شیمیایی (شغلی، دارویی، جنگی) ایجاد شده"، انواع آکنه (جوش) "وقتی که شدید باشند و یا منظره صورت را تغییر دهند"، و آسیب اعصاب صورت که منجر به "اختلال عملکرد یا کراهت منظر" شود، تنگی‌های شدید دریاچه میترال و آئورت، اعمال جراحی دریاچه‌ای قلب، سنگ‌های کلیه، پروستات و مثانه"، اعمال جراحی روی کبد، کیسه صفرا، مجاری صفراوی و لوزالمعده، در فهرست بیماری‌های ممنوعه وزارت آموزش و پرورش جای دارند.

وقتی این خبر را خواندم به یاد، "استیون هاوکینگ" فیزیکدان و کیهان‌شناسی و دانشمند معروفی افتادم که در سن 21 سالگی دچار بیماری نادری بنام ALS " خواب اندام" شد و تمام بدنش به مرور زمان فلج شده و حتی قدرت تکلمش را از دست داده است. با این وجود او در سال 2009 موفق به دریافت مدال آزادی ریاست جمهوری آمریکا شد و دارنده کرسی ریاضیات لوکاس است و علم و پیشرفت‌های کیهان‌شناسی و حتی به فکر ساخت هوش مصنوعی ست تا دنیا را متحول کند و دنیای علم بشریت امروز مدیون اوست.

این را یادآور شدم که جامعه می‌تواند با مردم و شهروندانش چه کند. اگر استیون هاوکینگ در کشوری مثل ایران بدنیا می‌آمد حتما یا در دارالمجانین به زنجیرش می‌بستند و یا در خیابان‌ها مورد تمسخر و لوذگی قرار می‌گرفت و ایران را مقایسه کنید با دنیای پیشرفته‌ای که انسان‌ها طی تلاش و مبارزاتی تاریخی نظام سرمایه‌داری را مجبور کرد تا حق استفاده از تمام امکانات جامعه بدون تبعیض بدست آورد و دولت موظف است که امکانات رفاهی و اجتماعی را برای تمام شهروندانش به رسمیت بشناسد. وزارت آموزش و پرورش هر سال دهن‌دریدگی و تعرضش بر علیه معلمان و زحمت‌کشان جامعه بیشتر می‌شود. همین پارسال بخشنامه‌ی بی‌شرمانه‌ی مشابهی صادر کرد. مبنی بر اینکه "ورود قد کوتاه‌ها و چاق‌ها به آموزش و پرورش ممنوع" که از سوی عباس قنبری، معاون دانشجویی دانشگاه فرهنگیان بیان شده بود. وزارتی که نه از آموزش خبری ست و نه از پرورش، شبیه چاه فاضلابی ست که هر دم بوی گندش بالا می‌زند و همه را خفه می‌کند.

وزارتی که به جای افزایش علم و دانش، پروری پرور است و باروری معیار زنانگی ست و زیبایی چهره جای عقل و اندیشه را گرفته است. در حکومتی که وزارت علوم ش، ظواهر و سروقامتی و اندام مهم تر و واجب تر از نخبه پروری و شکوفایی خلاقیت است. مدارس که به برکات حکومت خشونت پرور، بجای آرامش و آموزش کودکان شبیه به شکنجه‌گاهی ست که هر روز کودکی، زیر ضربات عقده‌های فروخورده و نیازها و احتیاجات برآورده نشده‌ی و بی پاسخ حکومت نالایق به خواست مردم و معلمانش، شکنجه و یا نقص عضو می‌شوند و یا با اراجیف دینی مغز و ذهن کودکان را شستشو می‌دهند. به جای تحویل آینده‌سازانی آگاه و روشنفکر، با برگزاری جشن ارتجاعی "جشن تکلیف" رویاهای شیرین کودکان را از 9سالگی

ویران می‌کند و آنها را به دنیای زنانگی سوق می‌دهد. وزارتی که هرچه ریش و پشم بلندتر و جای مهرتظاهر و ریا برپیشانی عمیق تر باشد و بوی گند و تعفن از ذهن عقب مانده شان بیشتر تراوش کند مقام و پُست بالاتری می‌گیرند و به سمت وزیر و معاون منسوب می‌شوند.

حکومت زن‌سنیزی که شمشیرش را خیلی وقت از رو بسته و با هر بخشنامه و قانونی شریف ترین انسان‌ها و کارگران و خصوصا با حذف زنان از چرخه کار و اقتصاد آنها را سلاخی می‌کند. در کشوری که به میمنت وجود منحوس رژیم اسلامی مقام اول کشور افسرده در جهان را کسب می‌کند هیچ وزیری و معاونی از کار منع نمی‌شود که چه بلایی برسرد کودکان مملکت آورده اند. افزایش رو به رشد خودکشی و اعتیاد در میان دانش آموز هیچ کس نه از کار برکنار شده و نه بازخواست می‌شوند ولی موی‌های زاید و نابآوری عیب و نقص محسوب می‌شود. طبق آمار معلمی تنها شغلی ست که زنان به دلایل مختلف از جمله احساس امنیت در محیط کلاس، محدودیت‌های مردسالاری حاکم بر جامعه، پاره وقت بودن و تعطیلات تابستانی و رسیدگی بیشتر به فرزندان و کارهای خانه، تمایل بیشتری برای ورود به این شغل از خود نشان می‌دهند و رژیم می‌خواهد این عرصه اقتصادی را هم برزنان تنگ‌تر کند.

دست روی هر بخش این سیستم ضدانسان و نکستی بگذاریم. درد و خشونت بیرون میزند. مدارس که کودکان تنها بخاطر عدم وجود وسیله‌ی گرمایشی سالم در آتش سوخته اند. دانش‌آموزان شین آباد، کودکانی که زیبایی و زندگی شان را باخته اند و هر سال با آمدن زمستان خبری از سوختن معلمی یا کودکانی را می‌شنویم، تا معلمانی مثل "اسماعیل عبدی" که به جرم دفاع از حقوق معلمان و پیگیری مطالبات صنفی، حق تحصیل رایگان برای تمام کودکان، برای شنیده شدن صدایش، دست به اعتصاب غذا می‌زند و سالیان عمرشان را پشت میله‌های زندان می‌گذراند.

باید از رئیس جمهورش گرفته تا وزرای نالایقش به جرم جنایتی بزرگ علیه کودکان و نسل‌های سوخته، عدم شادی و بازی و رفاه کودکان، علیه هزاران کودکان بازمانده از تحصیل، علیه معلمان درزنجیر محاکمه کرد. هیچ راه علاج و درمانی برای اصلاح چنین حکومت فاسدی باقی نمانده، کسی که هنوز هم دم از اصلاح می‌زند یک فریبکار بزرگ و در جنایت و با جنایتکاران رژیم همراه و همدست است. جمهوری اسلامی با تمام دم و دستگاهش خود بزرگترین مانع خوشبختی و شادی و رفاه و امنیت در جامعه است و بزرگترین دشمن علم و آگاهی و انسانیت است. باید همدست و یکپارچه این غده‌ی سرطانی حکومت اسلامی را از ریشه در آورد تا جوانه‌های امید به بهبودی زن، کودک، معلم و کارگر دوباره به جامعه بازگردد.

دادخواست خانواده‌های جان‌باختگان ایرانی در دهه‌ی شصت فاطمه رضایی

خانواده‌های پنجاه نفر از جان‌باختگان دهه‌ی شصت در تهران و شهرستان‌ها که نام‌شان نزد ما محفوظ است، در تداوم تلاش‌هایی که برای دادخواهی در ایران انجام می‌دهند، دادخواستی را به گزارش‌گر ویژه سازمان ملل برای وضعیت حقوق بشر در ایران سپرده‌اند.

رونوشتی از این دادخواست به همراه امضاکنندگان آن و دیگر سندهایی که همراه نام‌ها به خانم عاصمه جهانگیر و دیگر نهادهای بین‌المللی حقوق بشری فرستاده شده است، برای انتشار و دعوت از دیگر خانواده‌های داغ‌دیده به سایت بیداران ارسال شده است. از ما خواسته‌اند که ادامه‌ی جمع‌آوری امضاها را پیگیری کنیم. ما از خانواده‌ی اعدام‌شدگان که خواهان امضای این دادخواست هستند، می‌خواهیم که با نوشتن نام و نام خانوادگی خود و نسبت با فرد جان‌باخته، شناسه‌های فرد جان‌باخته شامل: نام و نام خانوادگی، تاریخ تولد، وابستگی سازمانی و عقیدتی، زمان و محل بازداشت، محل و حکم زندان، زمان و محل اعدام (یا هر نوع قتل دولتی) و نیز محل خاک سپاری را به آدرس میل «dadkhashta@gmail.com» بفرستند.

خواهشمندیم درخواست خود را برای محفوظ ماندن نام‌ها نزد ما و یا گزارش‌گر ویژه نیز بنویسید. امضاکنندگان نخستین این دادخواست خواهان آشکار شدن نام‌شان در این مرحله نیستند. انتشار این دادخواست در رسانه‌ها، گردآوری اسامی و مشخصات امضاکنندگان جدید و ترجمه و ارسال آن به گزارش‌گر ویژه و دیگر نهادهای بین‌المللی را سایت بیداران به عهده می‌گیرد. سایت بیداران

خانم عاصمه جهانگیر، گزارش‌گر ویژه سازمان ملل برای وضعیت حقوق بشر در ایران

با سلام و احترام

موضوع: دادخواست خانواده‌های جان‌باختگان ایرانی در دهه‌ی شصت

ما امضاکنندگان زیر از مادران و خانواده‌های خاوران و دیگر خانواده‌های جان‌باختگان دهه‌ی ۶۰ از سراسر ایران، علیه جمهوری اسلامی ایران اعلام جرم می‌کنیم. ما شاهد بوده‌ایم که؛ مسئولان جمهوری اسلامی ایران از ابتدای به قدرت رسیدن، هزاران تن از فرزندان و عزیزان ما را بدون هیچ نوع دادرسی عادلانه اعدام کردند. در سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۴ روزی نبود که خبر اعدام عزیزی را به صورت فردی و گروهی نشنومیم و اوج این جنایات‌ها، قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ بود. چند روز پس از پذیرش قطع‌نامه سازمان ملل مبنی بر پایان جنگ بین ایران و عراق حدود ۴۰۰۰ تا ۴۵۰۰ زندانی، بر مبنای آمارهای موجود، اعدام شدند. تقریباً تمام این زندانیان پیش‌تر در دادگاه‌های انقلاب به طور ناعادلانه به حبس محکوم شده بودند و دوران حبس خود را در

زندان می‌گذراندند و حتی تعدادی محکومیت‌شان پایان یافته بود و بایستی آزاد می‌شدند. نوار صحبت‌های آیت‌الله منتظری با هیات مرگ در زمان اعدام‌های تابستان ۱۳۶۷، که پس از ۲۸ سال در مردادماه امسال توسط احمد منتظری، پسر ایشان منتشر شد و در همین رابطه وی را به زندان محکوم کردند، نیز تأییدی بر این جنایت است. این کشتار نظام‌مند و فراقانونی که به فرمان آیت‌الله خمینی و از طریق سیستم قضائی و سیستم اطلاعاتی و امنیتی و با اطلاع بخشی از مسئولان جمهوری اسلامی ایران صورت گرفت، تحت قوانین بین‌المللی می‌تواند مصداق «جنایت علیه بشریت» باشد.

ما در طی سی و پنج سال گذشته، بارها دادخواست‌ها و درخواست‌های خود را مستقیماً برای مقامات و مسئولان جمهوری اسلامی ایران ارسال و خواستار روشن شدن حقیقت و پاسخ‌گویی در مورد این جنایت‌ها شده‌ایم. در پنجم دی ماه ۶۷، تعداد قابل توجهی از بستگان کشته شدگان دهه‌ی شصت و به ویژه قربانیان کشتار بزرگ زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ در مقابل ساختمان دادگستری در تهران گرد آمده بودند تا دادخواست خود را به دفتر وزیر دادگستری وقت، حسن حبیبی، تحویل دهند که تجمع خانواده‌ها با خشونت همراه شد و امکان تحویل این دادخواست فراهم نشد. خانواده‌ها در همان زمان، به دلیل عدم امکان انتشار آن در رسانه‌های داخل کشور، دادخواست خود را برای انتشار در نشریات منتقد دولت در خارج از کشور ارسال کردند و به ظرفی وزیر دادگستری وقت، از این دادخواست مطلع شد. در زیر خواسته‌های مطرح شده در آن دادخواست را می‌آوریم:

«۱- تاریخ محاکمه، مدتی که محکمه مشغول بررسی پرونده هر یک از قربانیان بوده، دلیل محاکمه دوباره، و محل محاکمه برای تک تک قربانیان را اعلام دارید.

۲- محل دفن و تاریخ اعدام کلیه قربانیان را به خانواده‌های آنان اطلاع دهید

۳- وصیت‌نامه‌های قربانیان را به خانواده‌های آنان مسترد کنید.

۴- تعداد و اسامی اعدام‌شدگان را اعلام نمایید. ۵- به دلیل اینکه این اقدام ناقض صریح اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی و اعلامیه جهانی حقوق بشر است، ما علیه مسئولین این فاجعه درناک اعلام جرم می‌کنیم و خواهان آن هستیم که اینان بازداشت و در یک محکمه علنی محاکمه گردند.

۶- ما خواهان موافقت جمهوری اسلامی، با بازدید یک هیئت بین‌المللی برای بررسی وضعیت زندان‌های کشور و اجازه مذاکره این هیئت با زندانیان سیاسی و خانواده‌های قربانیان فاجعه اخیر هستیم.

متن کامل این دادخواست که از اهمیت تاریخی برخوردار است، جهت اطلاع شما به این نامه پیوست شده است. در سال‌های گذشته دادخواست‌ها و درخواست‌های متعددی از جانب خانواده‌های اعدام‌شدگان برای مسئولان جمهوری اسلامی ارسال شده است. دادخواست

تنی چند از خانواده‌های کشته شدگان دهه‌ی شصت که در آذرماه ۱۳۷۷، در دهمین سالگرد کشتار بزرگ زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ و پنجاهمین سالگرد اعلامیه جهانی حقوق بشر و بر اساس اصل یکصد و سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که مسئولیت اجرای این قانون را بر عهده ریاست جمهوری قرار داده، برای محمد خاتمی، رئیس‌جمهور وقت ارسال شد. لازم به ذکر است این دادخواست مستند به مواد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، کنوانسیون جلوگیری و مجازات عاملان جنایت کشتار جمعی و اعلامیه اسلامی حقوق بشر- قاهره که تمام آن بدون هیچ گونه قید و شرطی مورد قبول جمهوری اسلامی ایران می‌باشد، تنظیم شده بود. در دادخواست فوق، بررسی تطبیقی دقیقی از عملکرد مسئولان حکومتی با قوانین اشاره شده در بالا صورت گرفته بود که خلاصه‌ای از مشاهدات و درخواست‌ها را در موارد زیر یادآوری می‌کنیم:

«الف- در مورد بازداشت‌ها، بازجویی‌ها و محاکمات غیر قانونی افراد در ارتباط با اندیشه و فعالیت سیاسی در بررسی‌های انجام شده در این دادخواست، کلیه محاکمات انجام گرفته از نظر ما غیر قانونی می‌باشد و خواهان آن هستیم تا: اولاً) هیئتی از طرف جناب عالی مامور گردد تا نحوه بازداشت‌ها، بازپرسی‌ها و محاکمات مورد رسیدگی قرار دهد

ثانیاً) پرونده‌های ضابطین دادگستری، دادیاران، حکام شرع برای رسیدگی به اعمال آنان به مراجع ذیصلاح ارجاع گردد.

ثالثاً) از زندانیان سیاسی اعاده حیثیت گردیده و جبران خسارت گردد. هر چند جبران عمر از دست رفته به طور کامل امکان پذیر نمی‌باشد. ب- در مورد احکام اعدام صادره در محاکم غیر قانونی در بررسی بند فوق خواهان موارد زیر شدیم:

اولاً) تخلف حکام شرع در یک دادگاه ذیصلاح مورد رسیدگی قرار گیرد. ثانیاً) احکام اعدام صادره مجدداً مورد رسیدگی قرار گرفته و در صورت ابطال احکام صادره از اعدام‌شدگان اعاده حیثیت گردیده و خسارات وارده جبران گردد. هر چند جبران کامل امری غیر ممکن است.

ثالثاً) محل دفن اعدام‌شدگان به خانواده‌های آنان اطلاع داده شود. و امکان برگزاری مراسم یادبود در مکان‌های رسمی برای آنان به رسمیت شناخته شود. اجازه داده شود که برای کلیه اعدام‌شدگان در هر مکانی که دفن شده‌اند، سنگ قبر گذاشته شود و مزاحمت‌های مراجع فاقد صلاحیت را مانع گردند.

ج- در مورد اعدام دسته جمعی زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷

با توجه به موارد فوق و با توجه به کنوانسیون جلوگیری و مجازات عاملان کشتار جمعی، ما مسئولان این کشتار جمعی را بر اساس کنوانسیون نامبرده در بالا به این نوع جنایت متهم می‌نماییم و خواهان آن هستیم که:

اولاً) مسئولان این فاجعه بشری بر حسب کوانتسیون جلوگیری و مجازات عاملان کشتار جمعی ذکر شده، در یک دادگاه علنی محاکمه گردیده و نمایندگان خانواده‌های اعدام شدگان به عنوان شاکی در این دادگاه حضور داشته باشند. ثانیاً) از کلیه اعدام شدگان سال 67 اعاده حیثیت گردیده و خسارات وارده جبران گردد. گرچه جبران کامل امری غیر ممکن است. ثالثاً) محل دفن اعدام شدگان به عنوان آرامگاه قربانیان جنایت کشتار جمعی، شناخته شود.»

یا در نامه‌ی سرگشاده‌ی یکی از خانواده‌های اعدام شدگان در دهه‌ی شصت به حسن روحانی رئیس جمهور کنونی، خواستار روشن شدن "چرایی و چگونگی بازداشت‌ها و اعدام‌ها، چرایی و چگونگی محاکمات غیر عادلانه و غیر علنی و این که چرا خانواده‌ها از حق دانستن محل دفن عزیز کشته شده‌ی خود و نشانه گذاری و مراسم آزادانه و حق شکایت محروم‌اند"، شده است.

مسئولان جمهوری اسلامی نه تنها پاسخی به این دادخواست‌ها و درخواست‌ها نداده‌اند، بلکه تهدید و فشار را بر ما دو چندان کرده‌اند و برای از بین بردن آثار جنایت‌شان و جلوگیری از تجمع ما چندین بار و در آخرین بار در دی ماه ۱۳۸۷، گورستان خاوران در تهران را با بولدوز زیر و رو کرده و تمامی نشانه‌های ما از محل دفن احتمالی عزیزانمان را از بین برده‌اند. محل دفن دیگر عزیزان کشته شده‌ی ما در سایر گورستان‌ها در تهران و شهرستان‌ها نیز وضعیتی مشابه یا فاجعه بارتر دارد.

خیلی از ما هنوز نمی‌دانیم عزیزانمان را کجا دفن کرده‌اند، ولی برخی از ما به دلیل نبش قبر عزیزمان توسط خانواده یا دیدن جنازه‌ی دیگر عزیزان اعدام شده هنگام دفن توسط ماموران در خاوران، اطمینان داریم که تعدادی از آن‌ها را از ابتدای دهه‌ی شصت، در گورستان خاوران، پشت گورستان ارامنه، در گورستان بهایی‌ها در جاده‌ی خاوران، خیابان لپه زنگ در حومه‌ی جنوب شرقی تهران و تعدادی از اعدام شدگان تابستان ۱۳۶۷ را نیز در گورهای جمعی این گورستان دفن کرده‌اند. ما که از برگزاری مراسم آزادانه یادبود در خانه‌هایمان محروم هستیم، این گورستان متروک و بی‌نشان را می‌عادگاه خود قرار داده‌ایم و در آن جا جمع می‌شویم تا یادشان را زنده نگاه داریم، ولی با یورش مداوم ماموران و خشونت آن‌ها، ما را از این حق ساده نیز محروم کرده‌اند، ولی با ایستادگی ما برای حضور در خاوران، دائم با اذیت و آزار و تهدید و احضار و بازداشت توسط ماموران انتظامی و امنیتی روبرو بوده و هستیم. آن‌ها بارها از برگزاری مراسم یادبود کشته شدگان در گورستان خاوران و منازل شخصی ما جلوگیری کردند یا به گورستان خاوران و خانه‌های ما هجوم آوردند و در این رابطه بسیاری از خانواده‌های کشته شدگان را تهدید، بازداشت و یا از کار اخراج کرده‌اند و این وضعیت هنوز هم ادامه دارد.

ما از هر فرصتی برای درخواست کمک از مراجع بین‌المللی، با تجمع در مقابل دفاتر وابسته

به طور علنی اعلام و اسامی و مشخصات و چگونگی کشته شدن آن‌ها در سامانه اینترنتی فوت شدگان کشور ثبت شود.

۴- محل دفن اعدام شدگان دهه‌ی شصت به طور دقیق و با مستندات قابل قبول به خانواده‌ها اعلام شود.

۵- وصیت نامه‌ی زندانیان سیاسی و دیگر وسایل زندانیان به خانواده‌ها تحویل داده شود.

۶- خانواده‌ها حق نشانه گذاری و آراستن گور عزیزشان را داشته باشند.

۷- خانواده‌ها بتوانند در گورستان‌ها و منازل، آزادانه مراسم یادبود برگزار کنند.

۸- حق ما برای دادخواهی به رسمیت شناخته شود تا بتوانیم برای روشن شدن موارد فوق، شکایت‌های قانونی خود را پیگیری و یا شکایت‌های جدید خود را بدون نگرانی از پیگرد و اذیت و آزار نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی ایران، به سازمان‌های مربوطه‌ی در داخل کشور تحویل دهیم و موارد را تا رسیدن به نتیجه‌ی قابل انتظار در وضعیت موجود، پیگیری نماییم.

با احترام و سیاست

نام و نام خانوادگی دادخواهان و مشخصات جانباختگان و تاریخ و محل بازداشت و اعدام آن‌ها در جدول پیوست تقدیم می‌شود.

تاریخ تهیه نامه ۱ اسفند ۱۳۹۵

تاریخ فرستادن نامه ۳ خرداد ۱۳۹۶

رونوشت:

دبیرکل سازمان ملل متحد، آقای آنتونیو گوتیرز (António Manuel de Oliveira Guterres)

کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد، آقای زید ابن رعد حسین

گزارشگر ویژه‌ی اعدام‌های فراقضایی، فوری یا خودسرانه، خانم آنیس کالامار (Ms. Agnes CALLAMARD)

گزارشگر ویژه‌ی شکنجه، آقای نیز ملزر ((Mr. Nils MELZER گروه کاری ناپدید

شدگان قهری و غیرداوطلبانه

سازمان عفو بین‌الملل

جان زندانیان سیاسی در زندان های

جمهوری اسلامی در خطر است

به سازمان ملل در تهران و یا ارسال نامه به این نهادها، اقدام کرده ایم. در سفر رینالدو گالین دوپل به ایران، در بهمن ۱۳۶۸ جلوی دفتر سازمان ملل جمع و خواستار ملاقات با وی شدیم تا دادخواست‌مان را به ایشان تحویل دهیم، ولی ماموران با خشونت بسیار ما را پراکنده کردند و مانع از این دیدار شدند. در سال ۱۳۸۱ نیز به گزارشگران کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد که به تهران سفر کرده بودند، نامه نوشتیم

خاتم عاصمه جهانگیر

خانواده‌های قربانیان جنایت‌های دولتی، از جمله ما امضا کنندگان زیر، با یک بن بست نامید کننده روبرو هستیم، از یک سو سیستم قضائی و امنیتی- سیاسی جمهوری اسلامی ایران، علیرغم پیگیری‌های مداوم ما، دادخواست‌ها و درخواست‌های ما را بی پاسخ گذاشته است و ما را از دسترسی به دادگاه عادلانه محروم کرده است، از سوی دیگر در سیستم حقوق بین‌الملل نیز راهی مناسب برای طرح دادخواست‌ها و درخواست‌های ما وجود ندارد. ما به چنین وضعیتی معترض هستیم و انتظار داریم، در حالی که مسئولان جمهوری اسلامی حقوق ما را برای دادخواهی نادیده می‌گیرند، از طریق نهادهای بین‌المللی بر جمهوری اسلامی فشار وارد شده تا شرایطی برای امکان طرح و پیگیری دادخواست‌های قربانیان قتل‌های سیاسی و فراقضائی و کشتار مخالفان و منتقدان در ایران در دادگاهی عادلانه میسر شود.

علاوه بر آن سرنوشت بسیاری از بستگان ما نامعلوم است. ما از چگونگی محاکمه و قتل آن‌ها بی اطلاع هستیم و بسیاری در گورهای بی نام و نشان فردی و بسیاری در گورهای جمعی به خاک داده شده‌اند. ما خانواده‌ها به طور مداوم در زیر فشارهای ماموران امنیتی قرار داریم و می‌خواهند به هر طریق ممکن ما را از حضور در محل دفن اعدام شدگان، به ویژه گورستان خاوران که به همت مادران و خانواده‌های خاوران و با حمایت فعالان مدنی و سیاسی به یکی از مهم‌ترین سمبل‌های نقض گسترده و سیستماتیک حقوق بشر در ایران تبدیل شده است، محروم کنند. ما تقاضا داریم که رسیدگی به این مسائل، در زمره دستور کار گزارشگر ویژه سازمان ملل برای وضعیت حقوق بشر در ایران قرار گیرد.

ما همچنین خواهان همکاری بیش از پیش گروه کاری ناپدید شدگان قهری در پیگیری وضعیت انبوهی از کشته شدگانمان که سرنوشت نامعلومی دارند، می‌باشیم.

در انتها باز هم بر خواسته‌های خود که بیش از ۳۵ سال است در پی آن‌ها هستیم، تاکید می‌نمائیم:

۱- عزیزان ما به چه جرمی بازداشت و چرا در دادگاه‌های مخفی و بدون حضور وکیل محاکمه شدند.

۲- آمران و عاملان کشتار زندانیان سیاسی در دهه‌ی شصت چه کسانی هستند.

۳- دلایل اعدام زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت

منشور حقوق زنان بیوه

پروین ملک

پیش نویس پیشنهادی برای سازگارسازی با شرایط مشخص حقوقی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی کشور.

جدا از وضعیت اقتصادی و یا سطح تحصیلات زنان، تبعیض و آزار بیوه ها همیشه در تمام مراحل سنی و در گستره فرهنگ ها، ادیان، گروه های قومی و مناطق به صورت وسیع اتفاق می افتد.

نگرش و برخورد به زنان بیوه در کشورهای گوناگون متفاوت است، از گونه ای بی تفاوتی نسبی و جداسازی اجتماعی

(که در برخی کشورهای

پیشرفته غربی رواج دارد)

گرفته تا آزار و شکنجه بدنی و

جنسی و حتی قتل زنان بیوه. به

گزارش سازمان کمک به

سالمندان*، در عرض یکسال

در کشور تانزانیا بیش از ۴۰۰

زن سالمند که اکثرشان بیوه

بودند به اتهام جادوگری

سنگسار شدند و یا به قتل

رسیدند. در چندین منطقه از

آسیای جنوبی، واژه های بومی

برای زنان بیوه عبارتند از

جادوگر، عجوزه، فاحشه، و

جنده. در میان قوم های مختلف از زنان بیوه مرتب بدگویی می شود و باور بر این است که زنان بیوه بد شگون هستند و بدبختی می آورند و عامل مرگ شوهر هستند.

در زمینه حقوق قانونی، حتی اگر حقوق

زنان بیوه در قوانین بین الملل و قانون

اساسی و قوانین داخلی کشور گنجانده شده

باشد، قوانین مدرن معمولاً به زنان بیوه نمی

رسند و زنان بیوه به دلایل گوناگون به

سیستم قضایی مدرن در کشورهایشان

دسترسی ندارند. در کشورهایی که سیستم

های حقوقی موازی (مذهبی، سنتی، مدرن)

در کنار هم وجود دارد، حقوق زنان بیوه

اکثراً بوسیله رهبران سیستم های مذهبی و

سنتی محلی تعریف می شود. از این رو،

زنان بیوه از دارایی های غیرمنقول

شوهرشان ارث نمی برند، ممکن است از

خانه هایشان رانده شوند و حتی حق حضانت

فرزندشان را از دست بدهند و سرپرستی

فرزندشان به عهده مردی از فامیل شوهر

سپرده شود. این زنان ممکن است امکان

نگهداری یا فروش زمین را نداشته باشند، و

در معرض رفتارهای سنتی وحشتناک،

توهین آمیز و خطرناک و جانسوز قرار بگیرند. نبودن قوانینی که از حقوق زنان بیوه دفاع کند، اکثر زنان بیوه را در فقر و درماندگی شدید قرار میدهد. زنان بیوه و فرزندانشان از تهیدست ترین فقیران هستند.

علی رغم اینکه کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان در بسیاری از کشورها به تصویب رسیده است، برنامه عمل پکن از توافق همگانی برخوردار بوده و اعلامیه رفع خشونت علیه زنان مورد حمایت گسترده قرار گرفته، و بسیاری از دولت ها قطعنامه 1325 شورای امنیت سازمان ملل متحد* را پذیرفتند، زنان بیوه همچنان از پیشرفت هایی که برای بهبود جایگاه میلیون ها زن در جهان انجام گرفته بی بهره مانده اند.



زنان بیوه نه تنها از حقوق اولیه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی محروم مانده اند، بلکه حتی نقش حیاتی آنها در جامعه، توسعه، و ساختن صلح، به عنوان تنها سرپرست خانواده به رسمیت شناخته نشده است. داده های آماری و تحلیل های وضعیتی فراوانی از تلاش های روزانه زنان بیوه که برای بقا تلاش میکنند وجود دارد. دولت ها باید از روش های جایگزین برای جمع آوری اینگونه اطلاعات، از جمله تحقیقات ارزیابی مشارکتی، فقر و جمعیتی با مراجعه به خود گروه های زنان بیوه و با پروژه های ارزیابی جمعیتی و مکانی (Mapping and Profiling) استفاده کنند.

اما تغییر در راه است و زنان بیوه آغاز به سازماندهی خود کرده اند تا خود عامل تغییر باشند، برای اصلاح قوانین لایمی کنند، در تصمیم گیری ها به عنوان نماینده مردم حضور دارند، و شروع کرده اند که به شمار آیند و شنیده شوند.

منشور حقوق زنان بیوه خواهان از بین بردن کلیه اشکال تبعیض بر علیه زنان بیوه، چه

درون خانواده و چه در محله و چه در زندگی اجتماعی، است. عوامل غیردولتی، از جمله افراد خانواده، نمی توانند زیر پوشش "سنت" به آزار زنان بیوه بپردازند. بنا به گفته مشهور نفیس صدیق "هیچ سنت یا مذهبی هرگز نمی تواند سرکوب زنان را توجیه کند." و ما بدان می افزاییم که سرکوب زنان بیوه را نیز. وضعیت اسفبار زنان بیوه حاصل جنگ همیشه بعد از اتمام جنگ بدتر می شود، و قطعنامه 1325 شورای امنیت نتوانسته پاسخی درخور (با چند استثنای نادر) به نیازهای میان مدت یا دراز مدت آنان دهد. ولی در شرایط بعد از جنگ، یعنی زمانی که تعداد زنان بیوه و زنانی که شوهرانشان مفقود هستند به شدت افزایش می یابد، بهترین فرصت برای زنان بیوه به وجود می آید تا خودشان را سازماندهی کرده و تضمین کنند که مثلاً در نگارش پیش نویس قانون اساسی آینده، در اصلاحات حقوقی و اداری، مسائل زنان بیوه بطور اساسی در زمینه های گوناگون مورد توجه قرار گرفته و حقوق آنها تضمین می شود.

در این پیش نویس از منشورهای و پیمان های حقوق بشر، و به ویژه کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان و برنامه عمل پکن استفاده شده است. همچنین با اهداف توسعه هزاره و قطعنامه ها و اعلامیه های دیگر نیز همساز است.

مواد زیر دربرگیرنده نگرش ها و عملکردهای است که در بسیاری از کشورها هم اکنون در اصول کلی قوانین بین المللی که کشورها تصویب کرده اند وجود دارد. در اینجا آنها به طور مشخص برجسته می شوند.

امید است که سازمان های زنان و گروه های حمایت از حقوق زنان بیوه بتوانند از آن برای لابی های کشورهایشان و آگاه سازی وزارت خانه های مربوطه (زنان، دادگستری، بهداشت، و غیره) از موارد اصولی استفاده کنند.

پیشگفتار

اینکه تمام زنان در مقابل قانون برابرند و حقوق بشر زنان جدایی ناپذیر، جهانی و غیر قابل انتقال است،

اینکه در خیلی از کشورها زنان بیوه در موقعیت اجتماعی پائین و در معرض تبعیض، خشونت و نبود حقوق قانونی قرار دارند، اینکه در بسیاری از مناطق زنان بیوه را شیطان، جادوگر و بدشگون می خوانند و نگرش های اجتماعی به بیوگی مانع مشارکت تام آنان در جامعه مدنی می شود،

اینکه علیرغم قوانین بین المللی و قوانین داخلی که برابری در بردن ارث و داشتن زمین را تضمین کرده و خشونت علیه زنان را جرم می شمارند، زنان بیوه معمولاً سهمی از ارث (شوهر) نبرده، از خانه هایشان رانده شده، از همه دارایی شان محروم مانده و در فقر و بیچارگی بجا می مانند،

اینکه زنان بیوه معمولاً مورد تحقیر قرار می گیرند و شیوه های سنتی تشیع جنازه و دفن (شوهر)، زندگی شان را مورد تهدید قرار می دهد،

اینکه در برنامه عمل پکن هیچ اشاره ویژه ای به تبعیض و آزار علیه زنان بیوه وجود ندارد،

اینکه زنان بیوه عامل کلیدی توسعه اجتماعی و اقتصادی هستند، تاکید بر نقش مهمی که زنان بیوه برای حل شدن مساله جنگ های منطقه ای داشته و می توانند ایفا کنند، ابراز نگرانی از اینکه تاثیر اینگونه رفتار با زنان بیوه پیامدهای جدی و منفی روی همه جامعه دارد. به ویژه از آن رو که فقر زنان بیوه، فرزندان شان را از حقوق بشرشان در داشتن سرپناه، غذا و آموزش که حقوق کودک است، محروم می سازد.

ادعان به اینکه همترازسازی زنان بیوه در تمام سیاست گذاری ها و تصمیم گیری های قانونی نیاز مبرم است، تاکید بر اینکه قوانین بین المللی و قوانین حقوق بشری حامی حقوق زنان و دختران، صرف نظر از سن و وضعیت تاهل شان، چه در دوران جنگ و چه در دوران صلح، باید بطور کامل اجرا شود.

همه دولت ها را ملزم می سازد که با به کارگیری همه اقدامات ممکن این تبعیض علیه زنان بیوه را پایان دهند، و با گروه های زنان بیوه همکاری کنند تا بتوانند تعداد و وضعیت آنها را ارزیابی کرده و بر آن مبنا قوانین و سیاست هایی وضع کنند که فقر و جداسازی آنها را کاهش دهد، و سرمایه اجتماعی بالارزش آنان را مورد پذیرش قرار دهد.

ماده 1

زنان بیوه، جدا از سن و وضع تاهل شان، باید از حقوق مساوی با هر زن و مرد دیگری برخوردار باشند.

هر گونه برخوردی با زن بیوه که متفاوت با برخورد با مرد بیوه از لحاظ قانونی، اجتماعی و اقتصادی است، باید تبعیض آمیز شناخته شده و از این رو غیرقانونی شود. هیچگونه تبعیضی بر علیه زنان بیوه در حرف یا عمل، در خانواده و زندگی

خصوصی، یا در جامعه و زندگی عمومی نباید صورت گیرد.

اگر دولت در برابر تبعیض و آزار علیه زنان بیوه به دست افراد غیردولتی، مثلاً اعضای خانواده وی، بطور ضمنی چشم پوشی کند، به خاطر بی کنشی مقصر خواهد بود.

ماده ۲

آ - زنان بیوه باید از املاک شوهر ارث ببرند، چه همسر وصیت کرده یا نکرده باشد.

ب - زنان بیوه نباید از ارث محروم شوند.

پ - زنان بیوه نباید به عنوان "ارث" (به جا مانده از شوهر متوفی)، صبیغه و یا همسر برادر شوهر شوند، یا به زور ازدواج در فامیل های شوهر باقی بمانند، یا به زور توسط یکی از افراد خانواده شوهر باردار شوند تا نام شوهر متوفی را با بچه آوردن زنده نگاه دارند.

ت - زن بیوه حق ازدواج دوباره را دارد.

ث - زن بیوه باید آزاد باشد که با هر کس که تمایل دارد، ازدواج کند.

ج - چند همسری و صبیغه ممنوع است.

چ - "قتل ناموسی" جنایت است.

ح - دختر باید سهم مساوی با پسر ارث ببرد.

خ - "تصاحب اموال" و "بیرون راندن" جرایم جنائی است و مانند هر جرم دیگری تعقیب قانونی دارد.

د - هر کس که بخواهد بدون اجازه قاضی، زن بیوه را از هر گونه دارایی محروم کند و یا حق حضانت فرزندان را از او بگیرد، مرتکب جرم جنایی شناخته خواهد شد.

ذ - هر کسی، فامیل یا غریبه، که بخواهد یا بتواند بدون اجازه کتبی قاضی حساب بانکی، بیمه عمر، یا غرامت تصادف همسر متوفی را غصب کند، مرتکب جرم جنایی شناخته خواهد شد.

ر - کمک های حقوقی رایگان باید در تمام اختلاف های مربوط به ارث، ملک، دارایی و وضعیت فردی در اختیار زنان بیوه قرار گیرد.

ماده ۳

آ - هر کسی که زن بیوه را به شرکت در مراسم آزاردهنده سنتی و مذهبی مربوط به تشییع و یا دفن جنازه تشویق یا مجبور کند، مرتکب جرم جنایی شناخته خواهد شد.

(برای مثال: مراسم تطهیر کردن جسد از طریق آمیزش جنسی، تیغ زنی***، محدودیت رژیم غذایی و پوشاندن لباسی که سلامت جسمی و روحی زن بیوه را به خطر می اندازد.)

ب - هر کسی که به عنوان مراسم تشییع

جنازه و یا مراسم تدفین، با زن بیوه آمیزش جنسی کند، مرتکب "تجاوز جنسی" شناخته شده و محکوم به شدیدترین مجازات مربوطه خواهد شد.

پ - هر کسی که زن بیوه را به زور از حق سرپرستی فرزندان محروم کند، باید مجرم شناخته شود.

ث - هر کسی که به صورت جسمانی، روانی و یا جنسی زن بیوه را مورد آزار قرار دهد، مرتکب جرم سنگینی شناخته خواهد شد.

د - هر کس که به زن بیوه ناسزا یا عنوان های توهین آمیز بگوید، باید مجرم شناخته شود.

ماده ۴

هر نوع محدودیت در تحرک زن بیوه، حتی بر اساس "سنت" که پس از 14مین روز بعد از مرگ شوهر ادامه می یابد، غیرقانونی است و هر کسی که مسئول محدودیت در جابجایی زن بیوه باشد، مرتکب جرم جنایی شناخته خواهد شد.

آ - هر نوع محدودیت اجتماعی، درمانی و یا تحصیلی برای زن بیوه که بر مبنای وضعیت تاهل وی باشد، غیرقانونی است.

ب - هر نوع محدودیت مربوط به محل زندگی، رژیم غذایی، نوع پوشش و یا شیوه زندگی که بر خلاف میل باطنی زن بیوه باشد غیرقانونی است.

پ - هر نوع محدودیت برای زن بیوه در زمینه دسترسی به خدمات درمانی و مراقبت بهداشتی از جمله در زمینه تنظیم خانواده غیرقانونی است.

ت - هر نوع محدودیت حقوق زن بیوه در رابطه با حقوق شهروندی، گرفتن پاسپورت و یا محدودیت مسافرت غیرقانونی است.

ماده ۵

همه اقدامات لازم باید انجام شود تا تبعیض علیه زنان بیوه در زمینه استخدام از بین برود
و خصوصاً:

آ - امکان استخدام و پاداشی که به هر زن و یا مردی دیگری تعلق می گیرد باید شامل زن بیوه هم بشود.

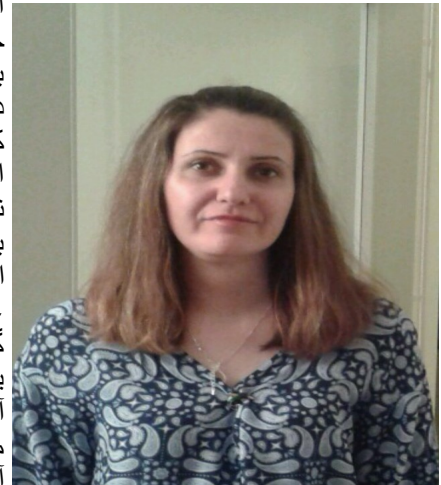
ب - از لحاظ قانون کار اخراج زن بیوه به علت اینکه بیوه شده و باید برای مراسم دفن و تشییع جنازه همسرش مرخصی بگیرد، جرم است.

پ - این جرم است که زن بیوه را به دلیل پوشش سوگواری استخدام نکنند.
ت - حمایت مناسب از کودکان و سالمندان باید برای زنان بیوه ای که خارج از منزل به کار مشغولند، فراهم شود.

ادامه در صفحه ی 16

آدم ربایی

سحر باباسجلی



آدم ربایی نیز در این مورد محقق شده باشد. گروگان‌گیری گاهی مترادف با آدم ربایی به کار می‌رود به عنوان مثال: اگر کسی با اسلحه وارد منزلی شود و اهالی آنرا به گروگان‌گیری و آزادی آنها را موکول به انجام خواسته‌هایش نماید و تهدید نماید که در صورت عدم اجابت آنها گروگان‌ها را خواهد کشت، حسب مورد ممکن است عمل ارتكابی وی را محاربه بازداشت غیرقانونی و یا تهدید به قتل به حساب آورد گروگان‌گیری از جرایمی است که با ارتكاب آن افکار عمومی شدیداً تحت تأثیر قرار می‌گیرد زیرا جنبه هراس‌انگیز عمومی آن نسبت به سایر جرایم قابل توجه است.

اخیراً در رسانه‌ها در ایران اخباری منتشر شده مبنی بر کودک ربایی، که موجی از

وحشت را در میان مردم برانگیخته است. چرا در چنین جامعه هر روز باید شاهد چنین اعمال شنیعی، اعم از؛ کودک آزاری، قتل، آدم ربایی و... بسیاری از اینگونه مسائل باشیم؟ در جامعه‌ای که روز به روز به تعداد جرائم آن افزوده می‌شود، چگونه باید انتظار داشت که مردم با احساس امنیت، آرامش خاطر به بیرون از منزل بروند؟ به عقیده من باید، اینگونه مسائل باید ریشه‌یابی شود.

در جامعه کنونی ایران، واضح است که همه روزه شاهد بالا رفتن، آمار بزهکاری، عتیاده، دزدی، قتل، تعرض، وبعظاً آدم ربایی می‌باشیم. بدیهی است رشد فزاینده‌ای بیکاری، و نبود ایجاد شغل مناسب برای جوانانی که، نیمی از جمعیت فعال کشور را تشکیل می‌دهند، میتواند بستر مناسبی برای ارتكاب جرائم فراهم نماید در جامعه‌ای که سن ازدواج روز بروز بالا تر می‌رود، چه بسا وقتی جوانان انگیزه‌ای برای تشکیل خانواده، در خود نمی‌بینند، طبعاً به خلاف روی، می‌آورد. در نهایت به عقیده من این مسائل باید، توجه بیشتری بدان شود که ریشه اینگونه جرائم خشکانده شود. که مردم با آسایش و امنیت اجتماعی، و امنیت روانی، بیشتری در اجتماع ظاهر شوند.

انتقال يك شخص بدون رضایت او از محلی به محل دیگر به وسیله زور، تهدید یا فریفتن. آدم ربایی به معنای سلب آزادی تن است بنابراین ابتدا باید معنای آزادی تن را دانست. آزادی تن چنین تعریف شده است: «آزادی بدنی هر فرد بطوری که بتواند از هر نقطه کشور به نقطه دیگر آن مسافرت نموده یا نقل مکان دهد یا از کشور خود خارج شده و به آن مراجعت نماید و از توقیف بدون جهت محفوظ و مصون باشد نتیجه این آزادی، لغو بردگی و شبه بردگی، لغو بیکاری، منع توقیف و حبس بدون مجور اشخاص است» اصطلاح گروگان‌گیری يك عنوان علمیه است که مفاهیم مختلف دارد گاهی منظور موردی است که مرتکب شخص یا اشخاصی را در اختیار گرفته و در قبال آزادی آنها خواهان امتیازی است. در این موارد، حرف بازداشت و مطالبه را نمی‌توان آدم ربایی به حساب آورد مگر اینکه ارکان جرم

هیچ نهادی کمک نمی‌کند. گفتم از کجا می

دانی؟ گفت: من با جامعه‌ی ال جی بی تی

ها در کابل تماس دارم و تعدادی را می

شناسم، آنها هم با هزاران مشکل روبرو

اند و تعدادی پس از افشا شدن هویت شان از ترس خانواده‌های خود دست به فرار از کشور زدند اینجا هیچ نهادی از ما حمایت نمی‌کند.

در صدایش ترس عجیبی بود گفت از شما خواهش میکنم تا هر چه زودتر با نعمت تماس بگیرید خانواده ام من را تعقیب میکنند. گفتم از کجا میدان؟ شاهین: عکس را با شماره‌های تلفن پشت درهای یک موتر دیدم، اعلام مفقودی برایم نشر کرده اند و مبلغی را نیز برای پیدا کردنم تعیین کرده اند، این بار اگر دستشان به من برسد در ملا عام من را می‌کشند. گفتم از کجا این خبر به تو رسیده است؟ آیا با فامیلت مثلاً مادرت تماس گرفتی؟ گفت نه حتی از ترس سیم کارتم را هم عوض کردم و هیچ تماسی ندارم. ریش گذاشتم و تغییر چهره دادم که کمی راحتتر بتوانم به بیرون بروم حتی صورتم را تا جایی که امکان دارد می‌پوشانم با چشم‌های خود زمانی که به مرکز شهر برای خرید شارژ موبایل برای تماس با شما رفتم دیدم اعلام را روی درب‌های ماشین دیدم. پرسیدم کجا زندگی می‌کنی؟ شاهین: مسافر خانه و پس از دیدن آن صحنه حتی روبرو شدن با مسافران هم برایم وحشتناک است. به کمک مالی نیاز دارم مبلغ کمی پولی که از دوستان همجنسگرایم در کابل قرض کردم برایم مانده دیگر قادر به پرداخت هزینه‌ی مسافرخانه نیستم لطفاً کمک کنید. من مات و مبهوت سکوت اختیار کردم. شاهین پرسید آیا صدایم را می‌شنوی؟ من گفتم بله اما داشتم به این فکر می‌کردم که خدای اذهان مردم افغانستان چه وحشتناک است. خودش متفاوت خلق می‌کند و بعد خودش هم دستور نابودی مخلوق خود را توسط یک مخلوق دیگر می‌دهد. با نعمت تماس عاجل تماس گرفتم و موضوع را هم‌رايش در میان گذاشته و شماره تلفن جدید شاهین را بهش دادم. یکی دو بار پیگیر کار هایش از طریق نعمت شدم، پس از مدتی ویدیویی در فیس بوک منتشر شد و کاربری من هم آن برچسب زده شده بود. ویدیو را روشن کردم و با تصویر پسر جوانی روبرو شدم. شاهین بود که با کمک نعمت و حمایت یک تعداد از سازمان‌های بیرون از افغانستان توانسته بود خود را به گونه‌ی غیر قانونی به ترکیه برساند.

بیش از 40 روز اعتصاب غذا

جان فعال کارگری

رضا شهابی

سعید شیرزاد فعال حقوق

کودکان

سهیل عربی

و دیگر زندانیان دربند در

سیاه چال‌های جمهوری

اسلامی ایران در خطر است

کارگران و مردم آزادی خواه

متحد شوید

چرا کولبری؟
مرضیه آدمی فعال حقوق بشر و مدافع
حقوق زنان و مربی فرادرمایی



هموعان و هموطنان عزیز متأسفانه هر روز که میگذرد خبرهای ناگوارتر از قبل میشنومیم که دردناک و غیر قابل تحمل است. اینبار میخواهم در مورد قشر فلکزده زحمتکشی در ایران، بنام کولبر صحبت کنم. این افراد زحمتکش که سشنان از 16 تا 65 ساله که طبق شواهد در بین آنها مهندس و فوق لیسانس هم بوده و هستند که متأسفانه به دلیل کرد و سنی بودن و کینه دیرینه ای که آخوندهای جاهل و متعصب که با این قوم داشته و دارند بیکار مانده و بناچار برای امرار معاششان مجبور به کار کولبری با اندک درآمدی شده و جانانشان را به خطر انداخته و این چنین بدست عوامل جنایتکار رژیم منحوس جمهوری اسلامی ایران به قتل میرسند و زن و فرزند و پدر و مادرشان را به عزای عزیزانشان مینشانند تا جایی که 3 روز پیش باز هم برای هزارمین بار 2 تن دیگر از هموطنان کولبرمان اهل بانه را از طرف سرشان مورد هدف شومشان قرار داده و بی هیچ ابایی در جا به قتل رساندند که این بار خوشبختانه مردم شهرهای مختلف کردستان علیه این جنایات دست به اعتصاب عمومی و اعتراض گسترده زده و چند روز است که مردم غیور بانه و مریوان و سردشت و سنندج و یکی یکی شهرهای دیگر به آنها میپیوندند تا این جرسومه های فساد را سر جاییشان بنشانند.

و حال به شرح وقایع اخیر میپردازم

چرا کولبری؟

و باز هم دست جنایتکار جمهوری اسلامی جان دو کارگر کولبر را گرفت. باز هم دست سرمایه و سود از آستین دولت و دولتمردان

محلّی از فرماندار تا فرماندهان نیروی نظامی بیرون آمد و جان دو تن دیگر از هم سرنوشتان ما را گرفت. مردم مبارز و شریف بانه خشم و نفرتشان از دشمنان انسان، بهر شیوه ممکن که توانستند نشان دادند. هنوز خشم و نفرت سراسری سازمان نیافته و شاید در راه است.

خیلی دردناکه، با جوانی کورد که بخاطر فقر و بیکاری، برای معاش به سخت ترین کار روی آورده، ناجوانمردانه با گلوله برخورد شود؛ سرداران، با پول بادآورده قاچاق، به عیش و نوش.

در باب اجحاف حاکمیت به جانهای عزیزی که برای غم نان، زندگی بر کف گلوله ای آمران و ماموران می گذارند سخنها رفت اما دو نکته را نباید فراموش کرد ابتدا احزاب محترم کوردستانی و تشکلهای خارج از مرزها بدون کوبیدن طبل حمایت، حمایت کنند و بهانه برای کشتن و خفقان بیشتر و سیاسی کردن دست عوامل رژیم ندهند و دوم آنکه به شکل مشخص اجازه دهند سازمانهای مدنی و خود مردم با بهتر گزینی احقاق حق نمایند و نوع مبارزه ای خود را تنظیم کنند

تا شاید با کمترین خسارت، ابتدایی ترین خواست مردم کوردستان محقق شود

اما مساله ای که میخواهم با شما در میان بگذارم این است که یکی از شعارهای مردم معترض و مبارز بانه و سردشت و شاید میشود گفت اصلی ترین خواست که بر پلاکاردها نوشته شده و فریاد زده شد این بود که: " نه به کشتن کولبران!"

انصافاً از شما می پرسم که ما باید به کولبری قناعت کنیم و رضایت بدیم و تنها خواهش و خواستمان از دولت این باشد که مارا نکشید؟

این خواست و مطالبه نیست. این تضرع و خواهش و تمنا از دولتی است که کولبری را به بخشی از هم سرنوشتان ما تحمیل کرده است. کولبری کسر شان انسان است. توهین به انسان است. این چه دولتی است که بعد از 40 سال با آن همه ثروت و نعمت جامعه که حیف و میل میشود، نمی تواند حتی نان خشک و خالی شهروندان را تامین کند؟ چرا وقتی امکان هیچ کار و شغلی نیست، به بیکاران بیمه بیکاری نمی دهند؟ مگر یک کولبر در ماه چقدر می تواند گیر بیاورد؟ بیشتر از 500 هزار تومان؟ نه. پرداخت همین مبلغ ناچیز و یا حتی چند برابر آن به کارگر بیکار و به تحصیل کرده بیکار برای دولت مشکل است؟ فقط پول اختلاس شده از طرف وزرا و سرداران سپاه و مدیران و

و کلا و سران قوه قضائیه آخوندهای کلید دار امامزاده ها...، بیمه بیکاری ماهی چند میلیون تومان نه تنها برای کسانی که مجبور به کولبری شده اند، بلکه برای بیمه بیکاری به همه بیکاران، کفایت می کند.

درد کولبری و درمان آن در جای دیگر است. چند میلیون تن فروش برای تامین نان خانواده، چند میلیون کودکان کار، چند ده میلیون کارگر بیکار دیگر، چند میلیون کارگری که 6 ماه و یا یک سال دستمزدش را به تعویق انداخته اند، این ها چکار کنند؟ همه بروند در مرزها کولبری کنند؟ کولبری شغل نیست. کار نیست. زندگی نیست. مرگ تدریجی است. هر روز و شبش یک مرگ است. یک کولبر تازه اگر از صخره و کوه و کمر نیفتد و دست و پایش نشکند، حداقل دیسک کمر روی شاخش است که تا آخر عمر باید درد بکشد. با وجود این نظامیان دولت هم می کشندش.

دولت باید خجالت بکشد، و این ننگ را بپذیرد که اگر حتی یک نفر مجبور شود بخاطر تامین معیشت روزانه و سفره خالی اش کولبری کند.

مساله معیشت و تامین زندگی و فقط زنده ماندن به اولویت ده ها میلیون کارگر و زحمتکش و خانواده هاییشان تبدیل شده است. معیشت و تلاش برای فقط زنده ماندن، امروز در ایران نه منطقه ای است، نه قومی

است، نه ملی است...، سراسری است. به وسعت جامعه چند ده میلیونی ایران است. تامین معیشت خواست اکثریت کارگر و زحمتکش ایران اعم از کرد و ترک و فارس و عرب و بلوچ و افغانی ... است. درد همه چند ده میلیون کارگر اخراج شده، بیکار، فصلی، دستمزد نگرفته، تن فروش و همه معتادانی که از فرط فلاکت و یاس به مخدر پناه می برند و همه کسانی که اعضای بدنشان را می فروشند، حتی کودکانشان و فرزند در شکم را که بدنیا نیامده می فروشند و یا خودکشی می کنند، این یک درد عمومی است.

درمان این درد که " ما را نکشید" بگذارید کولبری کنیم، نیست.

دولت در مقابل تامین معیشت جامعه، مسوول است. دولت موظف است معیشت همگان را تامین کند. اگر نمی تواند کنار برود. در جامعه ایران آن اندازه انسان آگاه و انساندوست و مدیر و مدبر هست که بتواند جامعه اش را طوری سازمان دهد که هیچ کس محتاج خوراک و مسکن و درمان و نیازمندی های ضروری زندگی نشود. این خواست ما است.

یا معیشت ما را تامین کنید یا کنار بروید تا ما این کار را بکنیم. می فهمم که دولتمردان و

و سرمایه دارن و سرداران و روسای دستگاه قضایی و مقننه و مجریه و بیت رهبری از منافعشان نمی گذرند. به زبان خوش کنار نمی روند.

ولی این خواست ما را منتفی نمی کند. ما می گوییم، اگر دولت هستید، مسوول هستید. اگر حساب بلد نیستید ما می توانیم دو دو تا چهار تا را نشان بدهیم که درآمد این مملکت، سرمایه و سود، منابع و معادن و کشاورزی و صنعت و تجارت و همه ی آن ثروتی را که شما قبضه کرده اید برای رفاه کامل جامعه 80 میلیونی ایران کفایت می کند. اگر این ثروت دست خود کارگران و زحمتکشان و زنان و مردان و جوانان ایران باشد، هیچ کس محتاج خوراک و پوشاک و درمان و مسکن نخواهد شد. رفاه جامعه تامین و سلامت جامعه تضمین می شود.

این خواست ما است. نه کم تر. و خواست همین امروز است نه فردا. تا فردا صدها نفر دیگر از تنگدستی و فقر و فلاکت می میرند یا خود را می کشند یا نقص عضو میشوند و یا دولت اعتدال سرمایه داران هم بخشی از آنها را می کشد.

این سرنویشت ما نیست و نمی تواند باشد. ما اگر امروز زورمان نرسید دولت را پایین بکشیم و دولت هم به زبان خوش کنار نمی رود و انسانیت و شرافت سرش نمی شود، اما باید بتوانیم نان سفره بچه هایمان را از گلویشان بیرون بکشیم. باید بتوانیم! معیشت مساله مرگ و زندگی است. مرگ تدریجی را نباید بپذیریم.

دولت اعتدال سرمایه داران چند نفر و چند هزار و چند ده هزار نفرمان را می تواند بگیرد و ببندد و بکشد؟ چند نفرمان را می تواند مجبور به اعتصاب غذا و پذیرش مرگ کند؟ خشم گرسنگان بوسعت جامعه چند ده میلیونی است. خوسه های این خشم بالاخره بهم می پیوندند و آن وقت دیگر نه نظامیان و پاسداران و نه زندان و اعدام جلودار این خشم نیست.

خواست اصلی و اول و فوری ما تامین معیشت است. این خواست فقط یک کولبر نیست. خواست ده ها میلیون انسان جامعه ما است. از این کوتاه نیاییم. صبر نکنیم. انتظار نکشیم. به کم یا هیچ راضی نشویم. خواست "کولبران را نکشید" تسلیم محض یعنی تسلیم به کولبری که این ننگ دولت سرمایه داران است. تسلیم به فقر و فلاکت ده ها هزار کارگر بیکار و دستفروش و تن فروش و کودک کار و کارگر شاغل با دستمزد چندین برابر زیر خط فقر است.

جامعه ی کارگر و زحمتکش ایران امروز یک خواست سراسری و عمومی و همگانی دارد: "معیشت و زندگی ما باید تامین شود"

هیچ انسانی بخاطر معیشت نباید کولبری کند. نباید تن فروشی کند. نباید معتاد شود، نباید کودکانش کار کند، نباید اعضای بدنش را بفروشد، نباید ذلت و خفت و خواری بکشد و تحقیر شود.

دولتمردان و سرمایه دارن از قبل ثروت و سود و غارت داراییها و از قبل خون کارگران و زحمتکشان و فرهنگیان و کارکنان این جامعه هر روز گردن کلفتتر و چاق تر می شوند و ما هر روز بارها می میریم و زنده می شویم.

ضروری و فوری شده که پرچم معیشت جامعه برافراشته شود. خواست معیشت با صدای بلند فریاد زده شود. اگر تجمعی هست و تظاهراتی می شود یا طوماری نوشته می شود، اگر اتحادیه ای ساخته می شود، نهادی

مدنی درست می شود، مجامع عمومی ای برگزار می گردد، اگر در قهوه خانه می نشینیم، اگر در محله آمد و رفت می کنیم...

هر جا هستیم، یک صدا شویم. یک تن شویم و زن و مرد و کودک و جوان و پیر، بخواهیم و بگوییم که دیگر این ذلت و خفت و خواری و تحقیر و گرسنگی و فقر را نمی پذیریم. دولت مسوول تامین کامل معیشت جامعه است. دولت مسوول است. دیگر بهانه تحریم شدیم، تهدید می شویم، سرمایه نیست و از این مزخرفات را ندارند. سرمایه در همین ایران و در بانک ها و جیب همه عالیشانان سرمایه دار و بانکدار و صاحبان شرکت و صادرات و واردات و غاصبان نفت و گاز و معادن و صنعت و تجارت کرور کرور جمع شده است. کرور کرور سرمایه از خارج دارد می آید. دیگر بهانه شان چیست؟

این نظام کمر به نابودی ما بسته است. در صفوف خودشان هم کسانی از سر فرصت طبل می آید و این را با صراحت می گویند. خودشان می گویند و شرم نمی کنند. این مفتخوران اهل شرم و ننگ و حیا نیستند. اختلاس چی هایشان در همه ی پست ها از بیت رهبری و سپاه تا هر سه قوه مقننه و قضاییه و مجریه کنار هم نشسته اند و به همدیگر لبخند می زنند و به ریش جامعه می خندند. ما می گوییم دیگر بس است. صبر و انتظار و تحمل تمام شده است.

هر چه هستیم و هر کجا هستیم و هر جور فکر می کنیم و بهره ایمان داریم و نداریم، یک حقیقت را فراموش نکنیم که در یک منفعت شریکیم: نان سفره مان را گرو گرفته اند. ما را به فقر و فلاکت و تحقیر و گرسنگی و نیازمندی همیشگی محکوم کرده اند. همه در یک کشتی نشسته ایم و داریم غرق می شویم. هر روز بخشی از ما به بیرون از کشتی و چرخه زندگی پرتاب می

شویم. زندان می رویم، اعدام می شویم، از گرسنگی و بی دارویی می میریم یا ما را به گلوله می بندند و زندگیمان هم حال و روز بهتری ندارند.

داستان امروز زندگی ما مساله مرگ و زندگی است. معیشت مساله مرگ و زندگی ما است. این اصلی ترین، فوری ترین و مهم ترین خواست ما است. اگر فرض کنیم سرمایه داران و نیمچه سرمایه داران و لشکر مفت خوران جامعه و نوکران و حواشی شان 10 میلیون باشند، و از این ها بگذریم، این دولت معیشت را به 70 میلیون کارگر و زحمتکش و خانواده هایشان بدهکار است. ما طلبکاریم. دولت سرمایه داران باید این طلب ها را بپردازد. امروز باید معیشت جامعه را تامین کند. زمان تاوان پس دادن هم روزی فرا می رسد.

کارگران آگاه، زنان و مردان و جوانان آزادیخواه و برابری طلب

جامعه ایران صف عظیمی از فعالین کارگری و سیاسی و مدنی و انساندوستان و شرافتمندان را دارا است که می توانند لولای اتحاد و اجتماع توده های کارگر و زحمتکش برای تامین معیشت و رفاه جامعه شوند. این کار با پیچ پیچ های درگوشی و محافل و فرقه های غیر اجتماعی و گروه های تلگرامی به انجام نمی رسد. امر متحد کردن و به حرکت در آوردن مردم، در کارخانه، مدرسه، دانشگاه، در محله، در پاتوق های کارگری و مردمی، در شادی ها و شیون ها...، امکانپذیر است. فکر نکنم مساله ی نان سفره و شکم گرسنه، آگاهی گری عجیبی لازم داشته باشد. هر جا لازم بود آگاهی گری کنیم. اگر کسی فکر می کند از دولت همینقدر ساخته است، آگاهی کنیم که حقیقت ندارد.

برای تامین معیشت، برای خاتمه یافتن ننگ کولبری، برای رفع گرسنگی و فقر و نداری و تحقیر و تن فروشی و اعتیاد و فروش اعضای بدن و هر مصیبت دیگر ناشی از این وضعیت فلاکت بار، همین امروز دست بکار شویم

و کلام آخر؛

جنگ ما بر سر معیشت جنگ کرد ها با حاکمان فارس و شیعه نیست. جنگ کارگران و زحمتکشان و همه تنگدستان بوسعت جامعه چند ده میلیونی ایران علیه فقر و فلاکت و بیکاری و گرسنگی و برای تامین معیشت است. دیروز کارگران معدن را به گلوله بستند. به شلاق محکومشان کردند، بچه های دانشگاه تهران را از پنجره خوابگاه ها به بیرون پرتاب کردند و کشتند. ده ها هزار نفر را در دهه 60 قتل عام کردند، به جنگ علیه ما در کردستان آمدند.

ادامه در صفحه ی 19

چرا زنان دستفروش در مترو ماسک می‌زنند پروین پناهی

با دختر جوانی که در مترو فروشنده زیورآلات استیل است صحبت می‌کنم، اسمش صباست و ۲۲ سال دارد. سه سال است که در مترو فروشنده‌ی سیار است. می‌پرسم چرا ماسک می‌زند؟ می‌گوید ماسک می‌زند چون هوا آلوده است! بعد هم ریز ریز می‌خندد. می‌گویم اگر هوا آلوده است پس چرا ماسکش را سوراخ کرده؟ خنده‌اش که تمام می‌شود، می‌گوید: راستش می‌ترسد آشنایی او را ببیند! و برای حفظ آبروی خانواده‌اش ماسک می‌زند.

خاله فاطمه ۵۵ سال دارد. از قدیمی‌های مترو است. خودش می‌گوید فروشنده‌ی بودیم وقتی مترو نبود! آدامس، چسب زخم، مسواک و نخ دندان می‌فروشد یا به قول خودش چیزهایی که زیر سه تومان باشد. می‌گوید عروس و داماد دار است و برای این ماسک می‌زند که فامیل عروس و دامادش نفهمند دارد کجا کار می‌کند. می‌گوید سالهاست که صورتش را با سیلی سرخ نگاه می‌دارد. او باید امسال هم برای یکی از دخترهایش جهیزیه بخرد و

شوهرش سالهاست که فوت کرده. بی‌تا ۱۷ سال دارد و چند ماهی است که این کار را به پیشنهاد دختر خاله‌اش شروع کرده است. آن‌ها فروشنده‌ی کش مو و گل سر و کلیپس هستند. او می‌گوید که پدرش نمی‌توانسته مخارج خانواده را تامین کند و از او خواسته خودش خرج خود را در بیارود و اگر نمی‌تواند مجبور است به اولین خواستگارش شوهر کند. بی‌تا تاکید می‌کند که کارش بالاجبار است و برایش سخت است که بعد از مدرسه کار کند و از همه بدتر غرورش اجازه نمی‌دهد نگاه‌های تحقیرآمیز مردم را تحمل کند. او ماسک می‌زند چون می‌ترسد هم کلاسی‌هایش او را بشناسند.

زهرآ ۳۲ سال دارد. می‌گوید که یک پسر دارد و مثل خیلی‌ها شوهر مرده و مطلقه نیست. می‌گوید که از زندگی‌اش راضی است و شوهرش را عاشقانه دوست دارد. فقط شوهرش به تنهایی از عهده‌ی مخارج خانه بر نمی‌آمده. او هم ماسک می‌زند تا فامیل خودش یا شوهرش نفهمند او توی مترو دست فروشی می‌کند و این کار را فقط برای حفظ غرور همسرش انجام می‌دهد.

از نگار می‌پرسم که ۳۵ ساله و فروشنده‌ی لوازم آرایشی است. حرفم را به تمسخر شناخته نشود.

همجنس‌گرایی در سایه

“مروری بر هویت‌یابی همجنس‌گرایانه بر بستر تاریخ جنسیت ایران”

شادی امین

همجنس‌گرایی در سایه" عنوان کتابی است که اخیراً با همکاری شبکه لژیون‌ها و ترنس‌چندرهای ایرانی (شش رنگ) و توسط انتشارات "آیدا" در آلمان منتشر شده است. نویسنده و مترجم کتاب شهرام کیانی این اثر را در حوزه پژوهش تاریخی به تحریر در آورده است.

کتاب همجنس‌گرایی در سایه اولین جلد از پروژه مطالعاتی تاریخ اندیشه با محوریت هموسکسوالیته در ایران است. با این پروژه مطالعاتی بر آن هستیم تا ضمن معرفی و نقد اندیشه‌نگاری‌های صورت گرفته از جانب متخصصین حوزه‌های سکسوالیته در باب تاریخ و معنایابی هموسکسوالیته در ایران و آشنایی مخاطبین با این آثار، رویکرد ایشان را در بوته نقد قرار دهیم. توجه به تاریخ محلی، زمینه‌های فرهنگی و دینی، سیاست‌های جنسیتی اعمال شده در ایران، شکل‌گیری و بسط گفتمان سکسوالیته ایران با توجه به رویدادهای بین‌المللی و داخلی، فعالیت‌های کنشگران و بازیگران صحنه سکسوالیته جامعه ایران از جمله ملاحظات است که ضرورت شکل‌گیری این مطالعات را نشان می‌دهد.



در فصل نخست کتاب به بررسی الگوهای تاریخ‌نگاری جنسیت میشل فوکو، نقد و بررسی رویکرد فوکویی و مقوله تبارشناسی سکسوالیته، وضعیت تاریخ‌نگاری و رابطه نظریه و تاریخ در دوران اخیر پرداخته‌ایم. الگوی مطالعاتی و مفاهیم وی سرمنشاء بسیاری از مطالعات در باب سکسوالیته در کشورهای دیگر گشته است. به نظر ساماندهنده این کتاب، تاریخ‌نگارانی چون افسانه نجم‌آبادی و ژانت آفاری نیز تا حدودی تحت تاثیر این الگوی نظری قرار دارند.

در فصل دوم کتاب تلاش دکتر افسانه نجم‌آبادی استاد تاریخ دانشگاه هاروارد در درک تاریخی هموسکسوالیته در ایران مورد مذاقه قرار گرفته است. تعامل متقابل ایرانیان و غربیان در پذیرش مدرنیته، فضای متخلخل، امکان زیست در سایه، خودهای وانمودگر، نمایش‌گری در صحنه‌های مختلف، تاثیر کنشگران جنسی در ایران، تقاطع گفتمانی از جمله مفاهیمی است که موجب گشته است تا نجم‌آبادی رویکردی متفاوت و بدیع را در رابطه با تاریخ هموسکسوالیته در ایران پی‌ریزی نماید. در بخش نقد و بررسی به کاستی‌های نظری و عدم استفاده

از برخی منابع و فقدان توجه به برخی از بازیگران تاثیر گذار اجتماعی پرداخته ایم.

دو فصل پایانی کتاب به ترجمه فصولی از کتاب اخیر وی "خودهای وانمودگر" پرداخته است. نجم آبادی در این کتاب با رویکرد مردم‌شناختی و تحقیق میدانی به چگونگی زیست ترانس‌های ایرانی در بافت و موقعیت ایران پرداخته است. استفاده از منابع متنی و تصویری بویژه مطبوعات، مصاحبه‌های متعدد با کنشگران جنسی و جنسیتی، روانپزشکان، جراحان، عالمان دینی و سایر بازیگران اجتماعی و همچنین مسئولان در ساختارها و نهادهای اجتماعی تصویری چند جانبه را از گفتمان سکسوالیته در ایران عرضه کرده است. قابل ذکر است که نجم آبادی هدف خود را تبیین جامعه‌شناختی همجنس‌گرایی در ایران نمی‌داند. وی علی‌رغم صحنه‌گذاران بر زیست دشوار کوئیرهای ایرانی این پژوهش را حاوی داده‌های تاریخی می‌داند که برای مخاطبین رویکردی متفاوت را بدست خواهد داد. مطالعه این کتاب به تمامی کسانی که می‌خواهند با رویکردی متفاوت به تاریخ هموسکسوالیته معاصر ایران آشنا شوند توصیه می‌شود. اثر از دو بخش تالیف و ترجمه تشکیل شده است. در فصول بخش اول در ابتدا به گرد آوری مطالبی پیرامون تبارشناسی و دیرینه‌شناسی فوکو و روش تئوریک اوبه تاریخ پژوهی می‌پردازد. در ادامه در فصلی دیگر نویسنده در صدد ارزیابی اندیشه‌نگاری‌ها و تاریخ‌نگاری افسانه نجم آبادی مورخ و استاد تاریخ دانشگاه هاروارد در دو اثر "زنان سبیلو، مردان بی ریش" و "خودهای وانمودگر" بر آمده است. بخش دوم کتاب ترجمه دو فصل از کتاب خودهای وانمودگر "عشق‌های مرگبار، مجانین منحرف" و "حوالی ۱۹۷۰ گی تهران؟ است. همجنس‌گرایی در سایه که با عنوان فرعی "مروری بر هویت‌یابی همجنس‌گرایانه بر بستر تاریخ جنسیت ایران" توسط شبکه لزبین‌ها و ترنس‌جندرهای ایرانی (شش رنگ) منتشر شده است اولین اثر پژوهشی در تاریخ سکسوالیته ایران به زبان فارسی است.

از نکات برجسته این اثر روایت‌گری دقیق و تاریخ‌نگاری متدولوژیک تاریخ سکسوالیته ایران و حیات کوئیرهای ایرانی در اواخر دوران پهلوی دوم و جمهوری اسلامی ایران است. کتاب علاوه بر بحث‌های تخصصی و آکادمیک در رابطه با تاریخ پژوهی در دو فصل پایانی تاریخچه پر محتوا و بدیعی از جریان‌های اجتماعی زندگی کوئیرهای ایرانی را روایت می‌کند. همانطور که در پشت جلد درج شده است این کتاب رویکرد جدیدی را در رابطه با آگاهی تاریخی در رابطه با زیست کوئیرهای ایرانی ارائه می‌کند. در واقع بخشی از تاریخ فراموش شده معاصر ایران در این کتاب روایت می‌شود.

اطلاعات بیشتر در مورد کتاب <http://aidabook.de/node/2559>:

۵- فرزندان زنان بیوه باید در گرفتن بورسیه تحصیلی از اولویت برخوردار شوند.

ماده ۸
زنان بیوه دوران جنگ و پس از جنگ :
آ - براساس قطعنامه SCR 1324، و به رسمیت شناختن افزایش عظیم تعداد زنان بیوه و زنانی که همسران شان در ستیزه‌های مسلحانه مفقود شدند
ب - از آنجائیکه بسیاری از زنان بیوه دوران جنگ قربانی تجاوز جنسی و خشونت جنسی نیز میشوند
پ - از آنجائیکه زنان بیوه و دختران شان در اثر بی‌ثباتی جوامع در دوران پس از جنگ، به شدت آسیب پذیرند
ت - توجه به اینکه زنان بیوه نقش منحصر به فردی را به عنوان نگهدارنده بافت اجتماعی کوی و برزن به عهده دارند
ث - توجه به اینکه زنان بیوه به خاطر توانایی در همدستی با دیگر زنان بیوه از گروه‌های قومی، مذهبی و ملی متفاوت می‌توانند نقش منحصر بفردی در ساختن و سامان دادن صلح داشته باشند
ج - توجه به اینکه سالها بعد از امضای قرارداد های صلح، زنان بیوه همچنان در کمپ‌های پناهندگان و جنگ‌زدگان برای زنده مانده تلاش می‌کنند و قادر نیستند به خانه‌هایشان برگردند
چ - توجه به اینکه زنانی که همسرشان

ماده ۶ **منشور حقوق زنان ادامه صفحه ی 11**

آ - عبارت "خشونت علیه زنان" شامل هر نوع خشونت برمبنای

جنس علیه زن بیوه است که به آسیب یا رنجاندن جسمانی، جنسی و یا روانی وی منجر بشود، یا احتمال می‌رود که منجر شود، از جمله تهدید به چنین کارهایی، اجبار، یا محروم کردن از آزادی.

ب - هیچ‌گونه آزار زن بیوه نمی‌تواند زیر پوشش سنت، عرف، و یا مذهب توجیه شود.
پ - تمام اقدامات لازم از طریق آموزش عمومی و آموزش رهبران عقیدتی و مانند آن باید انجام شود، تا کلیشه‌های منفی در مورد زنان بیوه تغییر یابد.
ت - هیچ قوم و خویشی نمیتواند زن بیوه را به عنوان کارگر بدون مزد در خانه حبس کند مگر با اجازه دادگاه و زیر نظر و بازرسی مداوم توسط اداره امور اجتماعی.
ث - تمام اقدامات لازم باید انجام شود تا از زنان بیوه و فرزندان آنها در برابر بهره‌برداری جنسی، تن‌فروشی و قاچاق زنان و دختران حفاظت شود.
د - رضایت زن بیوه به اینکه قربانی خشونت‌های مورد اتهام باشد به هیچ صورتی در مقابل این قانون، دفاع محسوب نمی‌شود.

ماده ۷

آ - تمام اقدامات لازم باید انجام شود تا افراد تحت سرپرستی زنان بیوه - کودکان، دیگر یتیمان، سالمندان، افراد بیمار و ضعیف شناسایی شده و کمک‌های حمایتی لازم برای آنان نیز انجام شود.

ب - جائیکه لازم است باید به زنان بیوه برای تامین فرصت‌های برابر کمک مالی کرد بتوانند کودکان شان را به مدرسه بفرستند.

پ - اقدامات لازم باید انجام شود تا خشونت علیه زنان بیوه در زمینه‌های اقتصادی و حقوق شهروندی حذف شود، به ویژه در موارد زیر :

۱- برخورداری از حقوق بازنشستگی و مزایای خانواده.
۲- حذف موانع اداری که باعث به تاخیر افتادن دریافت حقوق بازنشستگی زن بیوه می‌شود.
۳- حذف فساد در توزیع حقوق بازنشستگی زنان بیوه.
۴- اقدامات خاصی برای کمک به زنان بیوه بیسواد انجام شود تا آنها به حقوق اقتصادی و قانونی خود دسترسی پیدا کنند.

مفقود شده اند، نمی توانند زندگی دوباره ای برای خودشان بسازند چون از وضعیت شوهرانشان نا مطمئن هستند ح - توجه به مسائل ویژه امنیت فردی زنان بیوه که مردی برای حمایت کردن از آنها نیست

خ - توجه به اینکه در شرایط پس از جنگ معمولاً خشونت خانگی و خشونت جنسی در محیط زندگی به شدت افزایش پیدا میکند د - توجه به اینکه زنان بیوه و فرزندانانشان در مقابل تجاوز، تن فروشی اجباری و قاچاق انسان توسط جانی ها، نیروهای اشغال گر و نیروهای به اصطلاح مدافع صلح آسیب پذیرند ذ- از آنجائیکه تعداد زیادی از یتیم ها، بیماران، سالمندان و زخمی ها برای زنده ماندن به زنان بیوه تکیه می کنند

تمام عواملی را که درگیر مذاکره و اجرای موافقتنامه های صلح هستند فرا می خواند تا به نیازهای ویژه زنان بیوه و زنانی که همسرانشان مفقود شده اند رسیدگی کنند، چنانکه در قطعنامه اسی سی آر 1325 آمده، و حمایت از آنها را تضمین نموده و به حقوق بشر آنها احترام بگذارند.

تمام عوامل درگیر را فرا می خواند که حضور نمایندگان زنان بیوه در مذاکرات صلح را تضمین کنند تا به مسائل مشخص آنها رسیدگی شود، مانند :

- ۱ - حق بازگشت امن زنان بیوه آواره به خانه پیشین خود

- ۲ - تعمیر ودوباره سازی محل سکونت
- ۳ - تخصیص زمین و مالکیت آن
- ۴- روشن کردن حقوق قانونی و نیازهای اجتماعی زنانی که همسرانشان مفقود شده اند
- ۵- تضمین وضعیت شخصی زنان بیوه در قانون اساسی و قانون اصلاحات
- ۶- حفاظت از زنان بیوه شاهد در دادگاه ها قبل، در حین و بعد از محاکمه ها
- ۷- مشاوره و مراقبت های بهداشتی برای قربانیان تجاوز و سوء استفاده جنسی
- ۸- پاسخ به نیازهای زنان بیوه پناهنده، جنگ زده، و پناهجو

ماده ۹

دولت از تاسیس فدراسیون بین المللی زنان بیوه حمایت خواهد کرد، با شعبه ها و زیرگروه هایی در هر شهر و بخش، تا اطلاعات مربوط به نیازهای زنان بیوه آماده شده و به اطلاع قانون گذاران در سطح ملی و محلی رسانده شود. آ - تمام اقدامات لازم برای حمایت از سازماندهی زنان بیوه در تشکیل گروه های

کمک به خویش و توانمند سازی انجام شود . ب - تشکل های زنان بیوه باید به عنوان عناصر تصمیم گیرنده جامعه مدنی، و مشارکت کنندگان در توسعه سیاست های اجتماعی، اقتصادی تاثیرگذار بر وضعیت شان شناخته شوند.

پ - باید از تاسیس فدراسیون ملی زنان بیوه حمایت شود و بدان نقش مشورتی در دولت داده شود.

ت - برای زنان بیوه باید خانه های امن و مراکز مشاوره قانونی تاسیس شود.

ث - جمع آوری آمار و اطلاعات و بررسی تحلیلی در مورد وضعیت و تعداد واقعی زنان بیوه، نیازهای آنها و نقش زنان بیوه در جامعه باید انجام شود.

ج - از آنجائیکه ما آگاهی کافی {از وضعیت زنان بیوه} نداریم، دولت ها باید از روش های جایگزین برای جمع آوری اطلاعات، از جمله مطالعات مشارکتی فقر و جمعیتی با مشارکت خود گروه های زنان بیوه استفاده کنند.

ماده ۱۰

آ - دولت ها باید به وضعیت زنان بیوه در برنامه کار خود رسیدگی کنند تا به هدف های توسعه هزاره برسند.

ب- دولت ها باید زمانی که اقدامات لازم برای اجرایی ساختن کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان، کنفرانس جهانی زنان در پکن، اعلامیه حذف خشونت علیه زنان، کنوانسیون علیه شکنجه، قطعنامه SCR 1324، و همه دیگر منشورها و کنوانسیون های حقوق بشری را مشخص می سازند،

رضا شهابی زندانی سیاسی است؛ هر چند خواسته های رضا شهابی صنفی، مدنی، انسانی و تنها پافشاری بر بدیهی ترین حقوق کارگر، حتی در چارچوب نظام سرمایه داری، باشند. در نظامی سیاسی که اعتراض به پایمال شدن بدیهی ترین حقوق کارگر و معلم و دانشجو و هر انسان آزاده با شلاق و زندان پاسخ داده می شود، هر خواسته ی انسانی خواسته ای سیاسی است. رضا شهابی زندانی سیاسی است. جایی که پافشاری بر حق حیات، بر پرداخت حقوق های ماه ها عقب افتاده، خواست گرسنه نماندن کارگر و خانواده اش، خواست امنیت شغلی و درمانی، خواست زندگی شرافتمندانه و شایسته ی کرامت انسانی، خواست آزادی اعتراض به ظلم و جور، پاسخی جز تحقیر و توهین و ضرب و شتم و شلاق و زندان نمی گیرد، هر خواسته ای سیاسی است. رضا شهابی زندانی سیاسی است. جایی که احقاق حق در چارچوب قوانین جاری کشور سزایی جز زندان، و در زندان، محرومیت از بدیهی ترین حقوق زندانی را ندارد، خواست احقاق حق، خواسته ای سیاسی است. جان رضا شهابی در خطر است. رضا شهابی، زندانی سیاسی دلیر و شریف را آزاد کنید. زندانیان سیاسی گوهر دشت را آزاد کنید. زندانیان سیاسی را آزاد کنید.

www.widowsforpeace.org

HelpAged

Scarification

www.akhbar-rooz.com :

صلح رویای گمشده!
سجاد جلال زاده



در ادبیات قدیم پارسی صلح هم معنای لغت آشتی و به معنای مقابل حرب و جنگ آمده است در دوران معاصر مفهوم صلح گسترش یافته و با تفکرهای شرق آسیایی و بعدها تفکر اتمسیحی که صلح درونی را معرفی کرده اند آمیخته شده است در این مفهوم صلح شرایطی آرام، بی دغدغه و خالی از تشویش، کشمکش و ستیز است. صلح یک آرمان جهانی تلقی می شود. صلح یک مفهوم مطلق نیست و می تواند بسته به دیدگاه دینی و فرهنگی ت عریف متفاوتی داشته باشد به همین ترتیب از جنبه های مختلفی می توان صلح را مطالعه کرد. در شامل مسائل مربوط به جنگ، خلع سلاح و کنترل تسلیحات نظامی و سایر موضوعات.

سازمان ملل متحد روز ۲۱ سپتامبر مصادف با ۳۰ شهریور را روز جهانی صلح اعلام کرده است. این تاریخ در پنجاه و هفتمین جلسه مجامع عمومی انتخاب شد. در گذشته و بر اساس قطننامه ۳۶ / ۶۷ به تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۹۸۱ سومین سه شنبه

ه سپتامبر، روز بازگشایی جلسات عادی مجامع عمومی به عنوان روز جهانی صلح انتخاب شده بود.

به گفته باروخ اسپینوزا صلح به معنی نبود جنگ نیست بلکه فضیلتی است که از نیروی جان مایه می گیرد و همان طور که آزادی به چم زدانی نبودن نیست صلح هم به چم نبود جنگ نیست مفهوم صلح را با آتش بدس نباید اشتباه گرفت.

ما افغانها قبل از اینکه صلح را با همکاری با پاکستان و ایران و دیگر کشورهای منطقه جستجو کنیم اولتر از همه صلح را از داخل خانه یعنی

وطن خود باید آغاز کنیم، صلح می گویم ولی پشت خون یکی دیگر خود تشنه هستیم، همیشه موضوع اقلیت و اکثریت مطرح بوده بین ما ولی هیچ نفع نه به اکثریت بدون اقلیت به همره دارد نه برعکس آن بجز از ضرر، بیاید در این روز صلح که کلمه خیلی زیباست از داخل خانه خود آغاز گر آن باشیم، دست از خشونت برداریم و همدیگر را به آغوش بکشیم باور کنید همدیگر پذیر و وطن و هموطن دوستی حس عجیبی دارد یکبار هم که میشود این حس را امتحان کنید تمام کینه و کدورت را از دل خود بیرون کنید باور کنید حس عجیبی دارد، دیگر از خشونت همه خسته شده اند ما مدام به آتش نفاق وطن خود را میسوزانیم افغانستان مانند

باغی است که زیباییش در گل های رنگین آنست، و گل های آن پشتون، هزاره، اوزبیک، ایماق، قزلباش، تاجیک و دیگر اقوام میباشند، که زیبایی به این وطن میبخشد، افغانستان نه دیگر ر آن پشتونستان خواهد شد و نه آن خراسان بزرگ، پس بیاید دست به دست همدیگر داده این وطن را با هر وسیله که ممکن است بسازیم و این آتش نفاق را خاموش کنیم. تاریخ بشر چرخه بدون توقف جنگ و صلح است. همواره با صدای مهیب شیپوری، جنگی آ

غاز شده و با به اهتزاز در آمدن تکه پاره های سفید، صلحی به ارمان آمده است؛ و در میان این جنگ ها و صلح ها انسان های بسیاری قتل عام شده و حیوانات، درختان، گیاهان، زمین، آب و موجودات بسیاری از بین رفته اند؛ و از آنجا که «جنگ» و «اخلاق» - مانند آب و روغن که با یکدیگر مخلوط نمی شود وند -

هیچگاه با یکدیگر کنار نمی آیند، حاصل این جنگ ها چیزی نبوده است جز افزایش دزدی، سوء استفاده از زنان و کودکان، آدم ربایی، گرسنگی، قحطی، بیماری، تنهایی و دردهای انسانی.

آنچه گفته شد بر همه ما روشن بوده و نیاز به توضیح بیشتری ندارد.

امانوئل کانت فیلسوف نامدار آلمانی در سال ۱۷۹۵ میلادی کتابی با عنوان «صلح ماندگار» نوشت که در آن مبانی رسیدن به یک صلح پایدار به صورت شش اصل مشخص شده است. در این کتاب کانت برای اولین بار خواستار اتحاد جامعه بین المللی و تشکیل سازمانی برای برقراری صلح در جهان شده است.

صلح ماندگار یا صلح آرمانی، بر پایه آرای کانت محصول وضعیتی است که در آن دولت ها با پذیرش نظام مردم سالار به اتحاد آشتی جویانه و قوانین جهان گستر دست میابد. من منحیت یک جوان به این باور هستم که صلح پایدار میتواند یک کشور را به ترقی و شکوفایی برساند چون تا وقتی جنگ در یک کشور جریان داشته باشد هرگونه دست آورد آن کشور بی فایده خواهد بود مثلاً دولت بند برق را تأسیس میکند بعد مخالفین دوباره ویرانش میکنند و ملت بالای جوانان اگر پول مصرف کند تا آموزش ببیند مخالفان در یک حمله غیر انسانی اکثر آنها را از بین میبرد به همین منوال در هر عرصه صلح حتمی و ضروری است. به امید افغانستان آرام و مترقی افغانستان که مرمانش بدور از هر نوع دغدغه سیاسی و جنگی در فضای صلح زندگی کنند.

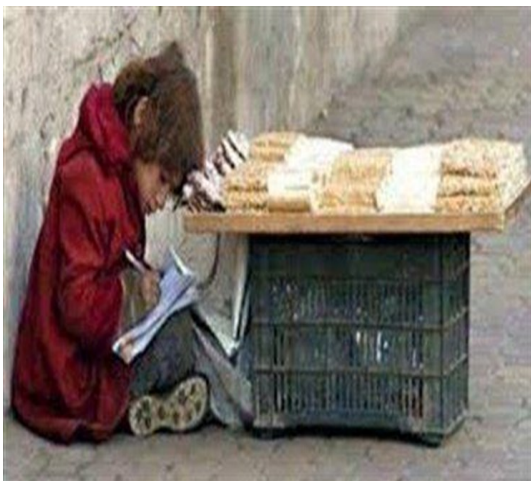
ندای زنان ایران

شناسایی ۱۶۹ هزار کودک بازمانده از تحصیل در سیستان و بلوچستان.

مدیرکل آموزش و پرورش استان سیستان و بلوچستان گفت: از ۱۶۹ هزار کودک بازمانده از تحصیل شناسایی شده در استان، بیش از ۱۱۰ هزار نفر جذب کلاس های درس شده اند.

مدیر کل آموزش و پرورش استان سیستان و بلوچستان با اشاره به پدیده ترک تحصیل و عدم همراهی اولیا و خانواده ها به منظور فراگیری آموزش فرزندان شان از کودکان کار برای تامین معیشت خانواده ها سخن به میان آورد.

نخعی یکی از مهم ترین مشکلات و آسیب های حاشیه شهر را بازماندگان از تحصیل دانست و خاطر نشان کرد: قریب به هفت هزار بازمانده از تحصیل شناسنامه دار در حاشیه شهر زاهدان شناسایی شده اند که تا کنون قریب به ۴ هزار نفر در کلاس درس حضور یافته اند.



چرا کولبری؟ ... ادامه صفحه ی 14

تازه ما خوشبخت بودیم که مسلحانه در مقابلشان ایستادیم. اما ده ها هزار قربانی دهه 60 را بی دفاع و بی سلاح از کارخانه و محله و دانشگاه و خیابان جمع کردند و کشتند و در گورهای دستجمعی دفن کردند و خاوران را ساختند. زبان رهبر سندیکا را بریدند، فعال سندیکایی همین امروز دارد در زندان با اعتصاب غذا و در واقع با مرگ دست و پنجه نرم می کند...

نگذارید هم سرنوشتی طبقاتی کارگران و زحمتکشان و همبستگی مبارزاتی مردم بوسعت ایران را با هویت ملی و قومی لوٹ و متفرق کنند.

در ایران یک طبقه حکومت می کند که از بالا تا پایین دولتمردان و سیاستمداران و نظامیان و قضات فارس و کرد و ترک و همه اقوام و ادیان تشریف دارند. در مجلس همین حاکمیت، فراکسیون اقوام و ادیان دارند... دشمنی این طبقه و دولتش دشمنی طبقاتی است. این اصل و حقیقت آشکار را هیچوقت فراموش نکنیم

مردم بانه دست به اعتصاب عمومی زدند . فعالین و دوستداران آزادیخواه و مبارز بنا به خبری که توسط "کمپین حمایت از کولبران" و شماری از شبکه اجتماعی از جمله سایت "کولبرنیوز" پخش شده است، مردم شهر بانه سه شنبه ۱۴ شهریور در محکومیت قتل کولبرانی که در شب سه شنبه 14 شهریور توسط نیروهای مسلح رژیم در مرز بانه کشته شدند، دست به اعتصاب عمومی زده و مغازه های خود را تعطیل کردند

جا دارد که مردم سایر شهرهای کردستان، مردمی که هر روزه شاهد کشتار پدر، برادر، و سایر اعضای خانواده خود توسط سپاه پاسداران و سایر نیروهای مسلح رژیم هستند به حمایت از این حرکت مردم شهرستان بانه برخاسته و با خواست های محکومیت کشتار کولبران محاکمه و مجازات آمرین و عاملین کشتار کولبران

پرداخت خسارت به بازماندگان کولبران کشته شده توسط رژیم ایجاد اشتغال و یا پرداخت بیمه بیکاری به متقاضیان کار و بیکار.

دست به تجمع اعتراضی بزنند. چشمان مردم بانه به حمایت شماست بنابر گزارشها، در جریان تجمعات اعتراضی در شهرستان بانه تاکنون دستکم ۱۱ تن

انان از طریق ایجاد شغل یا بیمه بیکاری تأمین گردد که ناچار به تن دادن به کولبری نگرندند.

۳- به فضای امنیتی در بانه و دیگر شهرهای کردستان خاتمه داده شود.

۴- فرماندار شهر بانه به دلیل نقشی که در کشتار کولبران و به خشونت کشاندن اعتراضات آنان داشته است بر کنار و به مجازات برسد.

۵- بازداشت شدگان تظاهرات روز چهارشنبه در بانه فوراً آزاد گردند.

بازداشت شده‌اند. بنابر گزارشها از بانه، در استان کردستان ایران، اعتراضها به کشته شدن دو تن از کولبران این شهرستان همچنان ادامه دارد و تعطیلی تمامی واحدهای صنفی روز چهارشنبه نیز ادامه یافت.

بر پایه خبرهای رسیده، در تجمعات روز سه‌شنبه دستکم ۱۱ تن از معترضان بازداشت شده‌اند و حضور گسترده نیروهای امنیتی روز چهارشنبه وضعیتی امنیتی را در این شهر حاکم کرده است.

خواستهای مردم شهر مقاوم بانه خواست همه مردم حق طلب کردستان است که باید مورد پشتیبانی وسیع قرار گیرد و در ادامه این اعتراضات تحقق آنان پیگیری گردد. مردم بانه می خواهند:

۱- آمران و عاملین این جنایت شناسایی و محاکمه و مجازات گردند.

۲- به کشتار کولبران پایان داده شود و امنیت

رفقا و دوستان گرامی به منظور حمایت و پشتیبانی از اعتراضات اخیر در بانه و دیگر شهرهای کردستان خواهش من این است که این خواست ها در سطح وسیعی انتشار دهید. کولبر شهیدم را بنگرید

ناپود یاد قاتلان و ظالمان و دیکتاتوران رژیم غاصب ایران

نامه نخست

سمینار سراسری سالانه تشکل‌های زنان و زنان دگر و همجنس‌گرای ایرانی در آلمان - هانوفر ۲۰۱۸

۱۱ فوریه

دوستان عزیز

ما زنان همایشی همراه باره‌ای از زنان کنش‌گر هانوفر خوشحالیم که بار دیگر برگزار کننده‌ی سمینار ۲۰۱۸ هستیم. تداوم این سمینارها به گونه‌ای بازتاب تلاش‌ها ما زنان در چالش با جامعه‌ی پدر/مردسالار کنونی است.

بر اساس گزینش شما در سمینار ۲۰۱۷ در شهر هاتینگن که خواهان ادامه‌ی بحث دو سمینار گذشته یا درون ماهی «سکسیسم، راسیسم و بنیادگرایی» بودید، ما پس از بحث و تبادل نظر و در نظر گرفتن گزینه‌های دیگر، درون ماهی زیر را برای سمینار ۲۰۱۸ انتخاب کردیم.

اشکال مبارزه‌ی زنان با «سکسیسم، راسیسم و بنیادگرایی» در رابطه با

- مهاجرت، شکل‌گیری هویت و دخالت گری زنان مهاجر

- زنان، ادبیات و هنر

- قدرت و نظامی‌گری

از زنان عزیز که مایل به سخن رانی یا ارائه‌ی کار هنری در این سمینار هستند، می‌خواهیم که **حکده‌ای** از موضوع خود را تا ماه سپتامبر 2017 به ایمیل و یا آدرس پستی زیر بفرستند. امیدواریم که از دوستان عزیز پاسخ‌هایی پرشور دریافت کنیم و از همه‌ی شما عزیزان می‌خواهیم که این فراخوان را به دوستان و آشنایان خود برای اطلاع‌رسانی بیشتر برسانید.

hamayeshe.zanan@web.de: ایمیل تماس

آدرس پستی:

Frauen Tribunal e.V.; Zur Bettfedernfabrik 3:30451 Hannover

محل برگزاری سمینار:

Jugendherberge

Ferdinand-Wilhelm-Fricke-Weg 1

30169 Hannover

زندگینامه ویدا ساغری (قسمت اول) فعال حقوق زنان در افغانستان



ویدا ساغری

فعال حقوق زن، فعال مدنی، نویسنده
و مجری تلویزیون

زن باید از تنش سخن بگوید!

ویدا ساغری به گفته خودش فمینیست معتدل است. عملگراست و عاشق طبیعت. ادبیات زنانه متفاوت، صریح و بدون ملاحظات معمول جنسیتی دارد. این را نتیجه آگاهی و تجربه‌های زندگی‌اش می‌داند. او می‌گوید: زن باید از تنش سخن بگوید... یکی از راه‌هایی که زن را از مفعول بودن بیرون می‌کند، بستن در ادبیات اخلاقی است و... پیرامون همین مسایل، روزنامه راه مدنیت گفتگویی با وی انجام داده که خوانندگان گرامی متن کامل آن را در این شماره می‌خوانند:

ویدا چگونه زنی است؟

ویدایی که من می‌شناسم زنی که بازی بلد نیست. زنی عاری از بحث‌های بازی‌گریانه است. آدمی کاملن عملگراست و خیلی تیورین نیست. آدمی که عاشق مطالعه و طبیعتگراست. در مباحث، بحث‌های طبیعی و در حرکت‌ها هم حرکت‌های طبیعی را دوست دارد. اهل خانواده‌داری است. خیلی دوست دارد خانه راحت و فرزندانی داشته باشد و زنانگی خود را در آنجا پیدا کند. آشپزخانه را مثل یک زن دوست ندارد و به عنوان جایی که تفریح کند دوست دارد. عاشق تلویزیون، سینما و موسیقی است. آدم حساسی هست. هیچ کلمه، هیچ حرف و هیچ تاریخی از یادش نمی‌رود.

این ویدا کودکی‌اش را چگونه گذرانده است؟

کودکی من طبق روال کودکی ۹۰ درصد این جامعه در خانواده متوسط و خانوادگی که پدر و مادر باسواد، روشنفکر، اهل کتاب و خانوادگی که به آموزش عالی خیلی ارزش قایل هستند گذشته است. داشتن تحصیلات عالی جزو شروط خانوادگی ماست که شما تا

من را به سمت کارل مارکس، لنین و خیلی از کسانی که جنگیده‌اند و جنگ اول و دوم جهانی را شکل داده‌اند آورده است. من را به سمت ادبیات و بازی‌های این اشخاص آورده و همیشه مرا به سمت درونم کشانده است. نوجوانی من این طور آغاز شد.

ویدا سر پرشوری داشته، با این سر پرشور چقدر به خواسته‌هایش رسیده است؟

من زمانی بیرون از خودم به آدم‌ها فکر می‌کردم. زمانی که نوجوان بودم و خاصیت‌های نوجوانی هم قهرمان‌سازی و قهرمان‌گرایی بود، اما دوباره متوجه شدم همین که به خودت کاری کنی کار بزرگی است که در این خطه کرده‌یی. نگذاری بالایت ظلم شود و حقت را بخورند. اجازه ندهی که بمیری یا بی‌سواد و جاهل بمانی و نگذاری که کار بدی انجام دهی. این خود کار بزرگی است.

تا امروز که ۳۰ سالم است من فقط توانستم خودم را نجات دهم. بارها به دهن ظلم رفته و بارها سرم زورگویی شد. تا روزگار امروز فقط یک زن را نجات دادم. امروز متوجه می‌شوم که نجات همین زن باعث شده برای آدم‌های زیادی الگو باشم و برای آدم‌های زیادی انرژی خلق کنم تا آن‌ها یاد بگیرند که می‌شود برای خود هم کاری کرد.

نگاه ویدا به جنسیت‌اش چگونه است؟

من از فمینیست‌های متعادل هستم نه فمینیست افراطی و نه فمینیست مصلحت‌کار. در این تعادل عصیان و اصول‌گرایی وجود دارد. من به این باورم اگر روزی زن مثل مرد قدرتمند شود هیچ فرقی با مرد ندارد. در بحث ظرفیت‌ها و منفعت‌گرایی، انسان انسان است و مرد و زن ندارد و هر زمان که دستی بالای دستی قرار گیرد، دست بالا فرمول‌های منفعت‌طلبانه انسانی را دنبال می‌کند. تا روزی برای زنان مبارزه می‌کنم که از فرودستی بیرون شوند. همیشه کنار زنان نمی‌ایستم. فقط تا روزی کنار زنان می‌ایستم و دیگران را به این کار تشویق می‌کنم تا آن‌ها از فرودستی بیرون آیند. بعد از آن انسان انسان است و همین لجنی که هست هست.

ویدا به عنوان زنی که در افغانستان بزرگ شده، افتخار به جنسیت‌اش را از چی زمانی دریافته است؟

زمانی که دیدم همه به این جنسیت توجه می‌کنند، یکی با ناقص‌العقل گفتن، یکی با کوبیدن جسمش و دیگری با کوبیدن ذهنش و دیگری هم با کوبیدن حقوقش، آن زمان فهمیدم که این درخت پر میوه‌یی است که همه به آن سنگ می‌زنند. اینجا بود که متوجه خود شدم و پرسیدم این موجود کی است که از دین تا سرمایه دنبالش می‌کند و برایش مهم

تحصیل نکرده‌اید کاری کرده نمی‌توانید. کودکی من در بیرون یکی از مثال‌هایش یافتن خانه مورچه‌ها بود. مورچه‌ها از کجای زمین بیرون می‌آیند؟ یک روز تمام روی حویلی را تخریب کرده بودم تا ببینم مورچه‌ها از کجا بیرون می‌آیند. کودکی من در جنگ گذشت. به یاد دارم که از چهار صبح تا ده شب در تکوی بودیم زمانی که آقای حکمتیار در کابل راکت‌پراکنی می‌کرد. من در کودکی خود سقاوی هم کردم. دو سال در خانه مادرم سقاوی بودم. در کودکی خود گلیم و قالین بافتم. خیاطی و تنور هم کردم. زمانی که صنف چهار و پنج مکتب بودم در دوره طالبان از مکتب باز ماندم. آرزوی بزرگی که از دوران کودکی خود حمل می‌کنم آرزویی هست که کمی هم عملی نشده و آن تعیین رشته و مسلک بود که خیلی دوست داشتم فضاورد شوم. ناسا را دوست داشتم و تا امروز هم مباحثی پیرامون ناسا و بیرون از زمین را دوست دارم. این آرزو بستگی به رشته پدرم داشت. پدرم فزیک نور در بیرون از افغانستان خوانده بود. این باعث می‌شد تا من را به ستاره‌ها و بیرون از زمین وصل سازد و متأسفانه هیچ چیزی در افغانستان درباره آن وجود ندارد.

ویدای نوجوان چگونه ویدایی بوده است؟

ویدای نوجوان ویدای خیلی عصیانگر، انقلابی، احساساتی و ویدایی پر از انرژی اتمی بود. من نوجوانی خود را با شب‌نامه‌نویسی و پخش شب‌نامه‌ها آغاز کردم. اعتراض، ساختن مکاتب مخفی، توزیع کتاب‌های ممنوع، پخش کتاب، مباحثی در مورد هستی و چیستی، مطالعه و خیلی چیزهای دیگر که فراره هم پیش می‌آمد البته با همان ظرفیت دختر ۱۴ ساله پیش می‌رفت.

آن شور، هیجان و خواسته‌های عاطفی نوجوانی ویدا چگونه سیری شده است؟

نوجوانی من با درد آغاز شد. دردهایی که خیلی لذت‌بخش بود. یک نوجوان جهان‌سومی مثل افغانستان، یک نوجوان مهد جنگ که تجربه راکت و مردن دوست‌هایش و بریده شدن سر درختان توسط راکت را داشته است. نوجوانی که ترس داشته، ترس از تجاوز و حتا شاهد تجاوز بر دوستانش بوده است. شاهد مهاجرت‌ها بوده که همه این‌ها با هیجان و ایجاد پرسش‌های بیشتری و بیشتر کردن عصیان در وجود من گذشته است. نوجوانی من ریشه درونگرایی را در وجود من دوانده و برای من وقت داده بیشتر فکر کنم و بیشتر من را به سمت خودم و گروه‌های فرودست کشانده است. بحث عدم عدالت انسانی در دنیا من را به سمت کافکا، صادق هدایت، علی شریعتی کشانده و دوباره

است. در رابطه به بحث سرکوب گفتم که حتمن این نیروی بزرگی است که می‌خواهند سرکوبش کنند. این نیرو باید خیلی قدرتمند یا ویرانگر باشد. این نیرو باید بسیار انسانی باشد که همه نیروها بسیج می‌شوند تا سرکوبش کنند. این باعث شد که متوجه یک وجود پر افتخار شوم که آن هم وجود یک زن است.

اما مرا بیشتر کتاب متوجه این بحث ساخت که من موجود قابل احترام و افتخاری هستم. من متوجه شدم که زن نیروی بزرگ است. فهمیدم که در جامعه مردسالار می‌گویند این زن باید سرکوب شود. چرا باید سرکوب شود؟ حتمن نیرویی است و قدرتی دارد. این باعث شد که خودم را پیدا کنم. من چیزهای جالبی را در مقایسه گذاشتم؛ مثلن دردپذیری یک موجود زن نسبت به یک مرد، وابستگی عاطفی یک زن نسبت به مرد و دریافتن که وابستگی عاطفی یک مرد خیلی بیشتر از یک زن است. یک مرد بیشتر به دامن زن و دامن نیازهای عاطفی اویران است. یک زن از نگاه آرامش کامل‌تر است. یک زن دگر خواه است، اما یک مرد خودخواه است. این دگرخواهی باید خیلی بزرگی داشته باشد. تمام این مقایسه‌ها باعث شد من در یک جامعه پر از تبعیض رشد کنم. فکر می‌کنم اگر در یک جامعه اروپایی متولد می‌شدم متوجه این چیزها نمی‌شدم. جامعه فشار است که ما را متوجه خیلی از چیزهای درونی و عمیق می‌سازد. انسان‌های زاده فشار، انسان‌های بزرگی می‌شوند.

آیا ویدا فکر می‌کند که از هم‌قطاران خود گم‌هایی پیش است؟

این بستگی به این دارد که شما چقدر عمق فاجعه را می‌دانید. هر قدر سطح آگاهی‌تان بالا می‌رود شما پیش خودتان خرد می‌شوید تا اینکه بزرگ شوید شما فطره می‌شوید در دریای لایتناهی هستی. هر قدر آگاه می‌شوید فکر می‌کنید کوچک‌ترید. اگر از این زاویه ببینم فکر نمی‌کنم قدم‌های بزرگی برداشته باشم. نمی‌دانم چند قدم جلو هستم. بحث دیگری هم اینجا است که نباید فراموش کنیم. در جامعه ما همین که زنان زنده است و زنی می‌تواند در زیر بار زندگی کند و بلاخره زنی که می‌تواند در این کشور به زندگی ادامه دهد قدمی به پیش است. همین لحظه هم‌جنسان روستایی من وقتی تنور می‌کنند، خرید و فروش می‌شوند، سر "عمباق" زندگی می‌کنند در مجموعه همه قدم‌هایی است که در پیش می‌گذارند. قدم‌هایی از رنج، مقاومت و الگو هست که آن‌ها برمی‌دارند. تا زمانی که من تنور نکندم او را درک کرده نمی‌توانم. پس او در تجارب درد و سختی، از من پیش‌تر است.

ویدا از میان زنان چه کسانی را به عنوان الگو انتخاب کرده است؟ من بودن در قالب هر زن افغان را تجربه کرده‌ام. قالب مادری که دو بار زایمان کرده، قالب زنی که شش سال زندگی در انزوا را به‌خاطر مردی متعصب تجربه کرده، من پرده‌نشینی و چادری‌پوشی را تجربه کردم. حالت زنی که باید مکتب نخواند را در دوره مجاهدین تجربه کردم. حالت زنی که باید کار نکند را تجربه کردم. زنی که باید تنور کند را تجربه کردم و در کنارش حالت زنی را تجربه کردم که مثل مرد با بانگی آب می‌برد. حالت زنی را که باید ۱۰ شب خانه برود تجربه کردم. حالت زنی که باید خیمه تحصن بزند را تجربه کردم. حالت زنی که تنها سفر کند و ماه‌ها تنها زندگی کند تجربه کردم. حالت زنی که مثل یک مرد تنها زندگی کند را در پنج سال تجربه کردم. حالت زنی که مثل یک مرد تک‌افوی اقتصادی خانواده‌اش به دوشش باشد را هم تجربه کردم، اما خیلی متأسف هستم که زن الگویی را برای خود در جامعه خود پیدا کرده نتوانستم؛ بل این درد، رنج و فشار بوده که برای من الگو بوده است.

اما در بیرون از کشور الگوهای من ستاره‌هایی است که در کتاب‌ها مطالعه کردم. زمانی که آماده شدم به تنهایی با دو کودک ۹ ماه و ۲ سال خود زندگی کنم و هیچ کسی نباشد که بالای سرم از من مواظبت کند. این الگو را از کتاب "اتاقی از آن خود" نوشته ویرجنیا وولف گرفتم. آگاهی درباره خود از عادت ماهوار تا فاحشگی و خیلی مباحث دیگری که مطرح می‌شود را از سیمون دوبوار گرفتم. الگوی اینکه چگونه در بیرون برای حقوق مبارزه کنم را از زنانی گرفتم که برای اولین بار در ۸ مارچ در آمریکا بیرون آمدند، اما با تفاوت‌هایی که از آن‌ها آگاهی دارم و هیچ‌گاه فراموش نکردم که زن افغان از آشپزخانه به سرک رفت و خواست اولش این بود که من را در آشپزخانه نسوزان. من را سر عمباق نده یا بالای من عمباق نیاور یا فرزند را از من بگیر و یا بگذار یک لقمه نان بخورم. خواسته‌های اولیه و بسیار طبیعی، اما زنی که در آمریکا بیرون آمد، از یک فابریکه بیرون آمده بود و خواستش برابری حقوق بود که این خواست خواستی بالا و ناشی از رسیدگی فکری بود. من فمنیستی هستم که اولین خواسته‌های انسانی را مطرح می‌کند؛ مثلن: من را نزن، خیابان‌آزاری نکن. به اجبار مرا به شوهر نده، بگذار انتخاب کنم، فرزندانم را از من بگیر و بگذار درس بخوانم. این‌ها چیزهای بسیار پیش پا افتاده‌یی است که در هیچ جای غرب برایش مبارزه نشده و از دین شروع تا

تربیت در ذاتشان وجود داشته اما در کشور من از دین شروع تا نظام‌های سیاسی، جایگاهی برای نفس کشیدن زن وجود نداشته است.

برخی می‌گویند ویدا یک فمنیست افراطی است؛ به‌خصوص در قسمت ادبیات، در این باره چسی نظر دارید؟ نباید افراط‌گرایی را با نترسی خلط کنیم. من آدم نترسی هستم. آدم ریسک‌پذیر، آدمی که باید قدم اول بگذارد خلاف تمام مردان و زنان این جامعه که بگویم من نفر دوم باشم. زمانی که حادثه‌یی رخ می‌دهد و باید کاری انجام شود آن کار را باید من انجام دهم. این تمام دغدغه من است. من همیشه آن را دنبال می‌کنم که اولین خبر را باید من دهم. بحث ادبیات من دقیقن آن قسمت ادبیات زنانه است که هیچ‌گاه در طول تاریخ غرب و شرق اتفاق نیفتاده است. زن باید از تنش سخن بگوید. زن باید بزله‌گو باشد، زن باید این جسارت را داشته باشد. تمام واژه‌هایی که باعث عقب زدن زن می‌شود را باید از زندگی زنان برداشت. چیزهایی که باعث شده زنان حرف‌شان را زده نتوانند؛ مثلن بالای کسی تجاوز می‌شود و او مراجعه می‌کند به طب عدلی، اما گفته نمی‌تواند که بالای من تجاوز شده، یا بالای دختری تجاوز می‌شود او گفته نمی‌تواند که بالای من تجاوز شده است تا کسی نفهمد که بالای من تجاوز شده. هم ظلم تجاوز را پذیرفته و هم متجاوز را نجات داده است، اما اگر بالای من تجاوز شود من می‌گویم این‌طوری بالای من تجاوز شده و فلانی بالای من تجاوز کرده است. کاری که یک مرد در طول تاریخ انجام داده است و کاری که پادشاهان ما در طول تاریخ انجام داده. این بحث‌ها را تنها برای ویدایی می‌آورند که حرف می‌زند و می‌گوید. من همینم و قرار نیست وجود من موجب ضعف من شود و از یادآوری آن شرم کنم و یادآوری آن موجب براندازی هستی من شود. وجود یک مرد برایش افتخار باشد، اما وجود من به عنوان یک زن و ذکر آن طبیعی نباشد. به‌خاطر اینکه زن را مفعول بسازید در ادبیات اخلاقی را به رویش باز می‌کنید. یکی از راه‌هایی که زن را از مفعول بودن بیرون می‌کند بستن در ادبیات اخلاقی است. زمانی که می‌خواهید به زنی تجاوز نشود، باید معافیت‌های تجاوز را مطرح کنید. زنی که از تمام بدنش برهنه سخن بگوید کسی بر او تجاوز نمی‌کند. وقتی بازو یا گردن برهنه زن را به عنوان یک قضیه اخلاقی مطرح می‌کنید و این را برایش ضعف می‌سازید و وقتی به طرف تجاوز می‌شود او باید بمیرد.

ادامه در نشریه آینده

درباره‌ی رهایی زنان در دیدگاه مارکس و انگلس / پرادیب بکسی /
ترجمه سارا یوسفپور قسمت دوم



در مجموعه‌ای بلندبالا از اعلام جرم علیه «سرمایه»ی تشخیص‌یافته، صاحب پول و یا ابزار تولید و خریدار نیروی کار مردان و زنان، دختران جوان و افراد زیر سن قانونی، مطرح می‌شود. «پیش از این، کارگر مرد که اسماً عنوان عامل آزاد را یدک می‌کشد، نیروی کار خود را می‌فروخت؛ اینک او همسر و فرزندانش را به فروش می‌رساند و تبدیل به یک دلال برده شده است» (سرمایه). تا آنجا که به مسأله‌ی رهایی زنان مربوط است، هنگامی که نیروی کار زنان اهمیت می‌یافت، ابتکار عمل در اختیار کارگران مرد قرار داشت که موفق شده بودند با به‌کارگیری اجباری زنان و کودکان در کارخانه‌های انگلستان کار خود را کاهش دهند. از سوی دیگر گزارش‌های بازرسان کارخانه‌ها عملکرد والدین کارگر را مورد انتقاد قرار می‌داد که فرزندانشان را معامله می‌کردند.

با توجه به قوانین کارخانه‌ها در انگلستان، مارکس دخالت این قوانین در حقوق ارباب‌منشانه‌ی سرمایه را مورد توجه قرار داد، در مورد کار خانگی، هر نوع مقررات و تعدیلی، تعرض مستقیم به اقتدار والدین تلقی می‌شد. با این حال حقایق عریان نشان می‌دادند که با زوال پایه‌های اقتصادی شکل قدیمی خانواده و کار خانوادگی، صنعت بزرگ روابط خانوادگی پیشین را همزمان وارونه می‌کرد. «حقوق کودکان می‌بایست به شکل علنی ترویج شود» (تولید ارزش اضافی نسبی، سرمایه، بخش چهارم). شیوه‌ی استثمار سرمایه‌دارانه منجر به انحطاط اقتدار والدین شده است. با این حال، انحلال قیدبندهای شکل پیشین خانواده در نظام سرمایه‌داری به شکل نفرت‌انگیزی نمایان می‌شود، صنعت بزرگ به مدد نقش تعیین‌کننده‌ای که به زنان، افراد جوان و کودکان در بیرون از محیط خانه و در فرایند تولید سازمان‌یافته‌ی اجتماعی اعطا می‌کند، پایه‌های اقتصادی شکل فراتری از خانواده و روابط بین دو جنس را خلق می‌کند. با این وجود، این سوءاستفاده از قدرت والدین نیست که استثمار سرمایه‌دارانه از

به یک کارگر مولد تبدیل شود. این «دستورالعمل» مشخص می‌کند که کار روزانه نباید پس از آنکه کودکان آموزش‌هایشان را در مدراس ابتدایی سپری کردند، بیش از دو ساعت [34] باشد. ما در اینجا با ضروری‌ترین پادزهر علیه گرایش‌های سیستم اجتماعی سر و کار داریم که انسان کارگر را به ابزاری صرف برای انباشت سرمایه تنزل می‌دهد و والدین را به برده‌داران، فروشنده‌گان فرزندان خود، تبدیل می‌کند. باید از حقوق کودکان و نوجوانان پشتیبانی شود. آن‌ها قادر نیستند برای خود دست به عمل بزنند. بنابراین این وظیفه‌ی جامعه است که از طرف آنان وارد عمل شود (دستورالعمل).

آموزش و پرورش در ترکیب با کار مولد سه شکل به خود می‌گیرد: ذهنی، جسمی و فن‌آورانه. در دیدگاه مارکس، این ترکیب «طبقه‌ی کارگر را به سطحی بسیار بالاتر از طبقه‌ی متوسط و طبقه‌ی فرادست ارتقا می‌دهد.» (این ایده بار دیگر در کتاب «سرمایه» به کارگرفته شد و گسترش یافت. (1867؛ سرمایه: تحلیل انتقادی تولید سرمایه‌داری) اما در خلال نشست انجمن بین‌المللی کارگران در سپتامبر 1866، برنامه‌ی مارکس در خصوص کار زنان و کودکان، به موضوع بحث داغی بدل شد که منجر به صدور مصوبه زیر از سوی {همشه‌ریان} شماله، فرایبورگ، پراشون و کاملینا شد:

بر اساس ملاک‌های جسمی و روحی و اخلاقی، کار زنان و کودکان در کارخانه‌ها باید قویاً به‌مثابه‌ی یکی از علل اصلی انحطاط نوع بشر و به‌عنوان یکی از قوی‌ترین ابزارهای محرک اخلاق‌زدایی به وسیله‌ی کاست‌های سرمایه‌دارانه محکوم شود) مجموعه آثار مارکس و انگلس، MEGA، [35] (I/20)

نویسندگان این مصوبه اضافه می‌کنند که زنان «نباید به کار سخت مجبور شوند؛ جای آن‌ها کانون گرم خانواده است؛ آن‌ها مریبان طبیعی کودکان هستند. تنها آنان می‌توانند فرزندان‌شان را برای یک زندگی مدنی و آزاد آماده کنند» [36]

کتاب سرمایه نظریه‌ی انتقادی درباره‌ی اقتصاد سرمایه‌داری و همزمان سوگنامه‌ای برای قربانیان کارگر هر دو جنس است. همانند انگلس در سال 1845، مارکس هم به مستندات ارائه شده توسط بازرسان کارخانه رجوع می‌کند. مفهوم رهایی انسان در این‌جا

زنان و کودکان کارگر

تا زمان ایجاد انجمن بین‌المللی کارگران در سال 1864، مارکس و انگلس تنها به شیوه‌ی غیرمستقیم موضوع رهایی زنان را مورد بحث قرار دادند و از طریق مشاهده و ثبت عوارض جسمی و روحی شرایط کار زنان و کودکان در کارخانه‌ها و صناعی که قوانین کارخانه‌ای را نقض می‌کردند، به این مسأله پرداختند.

گزارش‌های بازرسان کارخانه‌ها فراتر از همه چیز نشان داد که قوانینی که قرار بود حرص و طمع اربابان صنعتی را مهار کند، ریاکاری و دورغ تمام‌عیاری بیش نبود، چرا که جریمه‌ای که برای تخلف از قوانین کار اعمال می‌شد، تنها بخش کوچکی از سود بود. بخشی از نیروی کار که شامل زنان و جوانان - و اغلب افراد زیر سن قانونی- می‌شد، دچار بیش‌ترین حوادث ناشی از کار می‌شدند.

کار زنان و کودکان از جمله مسائل مورد بحث در اولین کنگره‌ی انجمن بین‌المللی کارگران در سپتامبر 1866 در ژنو بود. مارکس و انگلس هیچ‌کدام در این کنگره حضور نداشتند، اما پیش از آن «دستورالعملی برای نمایندگان شورای عمومی موقت [33]» نوشته بودند که در آن در اصل 3 تحت عنوان «محدودیت زمان کار روزانه» این موضوع را مطرح کرده بودند. روز کاری هشت ساعت در روز تثبیت شده بود.

از میان افراد بزرگسال زن و مرد، تنها زنان موقتاً از شب‌کاری و هر نوع کار مضر برای حساسیت این جنس، و یا قرار گرفتن بدن در معرض مواد سمی و سایر مواد زیان‌آور مستثنی شدند. منظور ما از بزرگسال همه‌ی افرادی‌اند که به سن 18 سال رسیده و یا بالاتر از آن باشند. (اسناد بین‌الملل اول، مجلد 2).

در ماده‌ی چهارم این «دستورالعمل» که به «کار کودکان و نوجوانان (هر دو جنس)» می‌پردازد، مارکس به‌عنوان یکی از پیروان روبرت اوئن، خود را هوادار مشارکت کودکان بالای 9 سال هر دو جنس در «کار بزرگ تولید اجتماعی» معرفی می‌کند. اگرچه، از آن رو که صنعت مدرن این پیشرفت را به «واقعیتی تحت سرمایه بدل می‌کند، کژدیسه و شنیع می‌شود.» این مسأله‌ی «وضعیت عقلایی جامعه» است که در آن هر کودک از سن نه سال به بالا باید

کار کودکان را، مستقیم یا غیرمستقیم، ایجاد می‌کند؛ بلکه برعکس، این شیوهی استثمار سرمایه‌دارانه است که با از بین بردن پایه‌های اقتدار والدین، کاربست آن را به سوءاستفاده‌ی شرورانه از قدرت تغییر می‌دهد. بنابراین انحطاط بندهای قدیمی خانواده تحت سیستم سرمایه‌داری هرچقدر هم وحشتناک و منزجرکننده به نظر برسد، صنعت مدرن، با اختصاص بخش مهمی از فرایند تولید زنان، افراد جوان و کودکان هر دو جنس به بیرون از محیط خانگی، پایه‌های اقتصادی جدیدی برای شکل بالاتری از خانواده و روابط بین دو جنس خلق می‌کند. حفظ فرم ژرمن‌تبار-مسیحی خانواده به‌عنوان فرم مسلط و نهایی، تلاش عبثی است، همان‌گونه که این امر در سیر تحول تاریخی در مورد فرم‌های خانواده‌ی روم و یونان باستان یا فرم‌های شرقی، امکان پذیر نبوده است. علاوه بر این، واضح است که واقعیت جمعی گروه‌های کاری که از افرادی از هر دو جنس و هم‌هی سنین تشکیل شده است، تحت شرایط مناسب، ضرورتاً باید به منبعی برای توسعه انسانی تبدیل شود؛ با این وجود، این واقعیت، در شکل بی‌رحم و خودبه‌خود گسترش‌یافته‌ی سرمایه‌دارانه‌ی آن، که در آن کارگران برای فرایند تولید موجودیت می‌یابند و نه فرایند تولید برای کارگران، منبعی تباہ‌کننده برای فساد و بردگی است (تولید ارزش اضافی نسبی، سرمایه، بخش چهارم).

با آن‌که مارکس که بر الویت نقش مردان در مقاومت در برابر سیستم اقتصادی مسلط تاکید می‌کند، تا آن‌جا پیش نمی‌رود که از آن قاعده‌ای استاندارد ناظر بر برتری اخلاقی مردان پرولتر استنتاج کند. حتا گاهی مارکس به عکس این موضوع اشاره می‌کند. برای نمونه، مارکس به منظور تشریح «قانون عام انباشت سرمایه‌دارانه»، با مثال‌های مشخص، بدترین لحظات بی‌نواپی در انگلستان را مرور می‌کند، کشوری که به‌عنوان یک نمونه‌ی کلاسیک در بازار کار مطرح بوده است. در یک فصل طولانی از کتاب سرمایه که به پرولتاریای کشاورزی در شهرستان‌های مختلف بریتانیا اختصاص دارد، نویسنده پیامدهای زیانبار کمبود موقت یا کمبود محلی نیروی کار را نشان می‌دهد. این کمبود نیروی کار فیزیکی، به جای آن‌که به افزایش دستمزدها منجر شود، به استخدام اجباری زنان و کودکان انجامید. یکی از ثمرات این «دور باطل»، سیستم بانندی بود، سیستمی از باندهای سیار که عمدتاً از 10 تا 40 یا 50 نفر تشکیل می‌شد که اغلب‌شان زنان، نوجوانان هر دو جنس و کودکان 6 تا 13 ساله بودند.

کشاورزان دریافته‌اند که زنان تنها تحت هدایت مردان به‌طور پیوسته و باثبات کار می‌کنند، اما این زنان و کودکان، پس از گماشته شدن به کار- آن‌گونه که فوریه نیز دریافته بود- متهورانه تمام نیروی زندگی خود را صرف می‌کنند، در حالی که کارگر مرد بالغ به اندازه کافی زرنگی به خرج می‌دهد که در نیروی کارش صرفه‌جویی کند (انباشت سرمایه، سرمایه، بخش هفتم).

انجمن بین‌المللی کارگران [37] {بین‌الملل اول}

انجمن بین‌المللی کارگران یک سازمان عمدتاً مردانه بود: بیشتر اعضا و همه رهبران آن مرد بودند. در تشکیل نخستین شورای عمومی این سازمان، اعضای شورای منتخب مرد بودند که گستره‌ای از ملیت‌های مختلف را نمایندگی می‌کردند و رئیس انجمن و دبیر شورا از میان این گروه انتخاب شد. در سخنرانی افتتاحیه و اساسنامه‌ی موقت انجمن، - دو سند قابل‌توجه که سطح بالایی از فراگیری و جهانی بودن و روح اهداف ابراز شده را نشان می‌داد- مارکس جای ویژه‌ای برای زنان کارگر در نظر نگرفت در حالی‌که فی‌الواقع ستم وارد بر آنان می‌بایست به‌عنوان بخشی از کارگران در نظر گرفته شود. هیچ اشاره‌ای به امکان شکل‌گیری ارتباط میان بین‌الملل و گروه‌های فمینیستی نوظهور در آلمان و بریتانیای کبیر نشد.

به طرز ناباورانه‌ای به نظر می‌رسد حضور زنان در بین‌الملل اول در آغاز به‌عنوان یک امر طبیعی پذیرفته شده نبود: هفت ماه پس از تاسیس بین‌الملل و پیش از آن‌که نتیجه به شورای عمومی ارائه شود، به این موضوع در چند خط مختصر پرداخته شد: «این پرسش مطرح شده است که آیا زنان واجد شرایط عضویت هستند یا خیر، همشهری ویلر و پس از آن همشهری برداژ، پیشنهاد کردند که زنان به‌عنوان اعضا پذیرفته شوند. با اکثریت آرا تصویب شد» (صورت‌جلسه، 25 آوریل 1865، اسناد، جلد اول)، [38]

بدون شک هیچ بحثی در این مورد رخ نداده است، اما اگر این مسأله که تا این اندازه مهم و مورد توجه بوده، چرا این پرسش مطرح شده و چرا به رای گذاشته شده است؟ صورت‌جلسه نشست شورای عمومی 3 اکتبر 1865، توجه‌برانگیز است. بر اساس یادداشت‌ها: «نامه‌ای از مادام جین دورین [39] نیز خوانده شد. این نامه پیش‌تر به کنفرانس ارسال شده، اما {بررسی آن} به تاخیر افتاده بود.» اظهارات موجزی که به نظر می‌رسد نیاز به توضیح بیشتری داشته‌اند، سیمای شخصیت زنی خودساخته

را عیان می‌سازد: یک لباس شوی حرفه‌ای که به آموزگاری مبارز تبدیل شده، کسی که در جنبش بیمه‌ی زنان فعالیت داشته، در سال 1852 به انگلستان مهاجرت کرده و در آن‌جا نشریات زنان را پایه‌گذاری کرده است. در شورای عمومی، هنگام بحث درباره‌ی کارزار حمایت از فینیان‌ها، زندانیان انقلابی ایرلندی، از دو زن نام برده می‌شود. در صورت‌جلسه‌ی نشست 2 ژانویه 1866 آمده است:

فاکس [40] از متن {روزنامه‌ی} کورک‌دیلی‌هرالد، درخواست خانم‌ها اودوناوان روسا و کلارک لابی را قرائت کرد مبنی بر پرداخت کمک مالی به زنان خانواده‌ی ایرلندی‌هایی که در حال حاضر و به تازگی توسط دولت زندانی شده‌اند. او همچنین شواهد و مستندات از {نشریه} آیریشن دویلین را قرائت کرد که جمع‌هایی با این هدف در شهرهای تولیدی شمال انگلستان به وجود آمده‌است. او به آزادی اعطا شده به زنان ایرلندی از سوی دولت بریتانیا اشاره کرد که بر اساس آن این زنان اجازه یافته‌اند، بدون آن‌که تحت پیگرد قانونی قرار گیرند، علناً اعلام کنند که از فینیان‌ها هستند. سخنان او با پیشنهاد ارسال درخواست {فوق} به وکلای کارگران از سوی شورای عمومی، به همراه تقاضای انتشار آن، پایان یافت (اسناد، جلد 1).

سرانجام، بیش دو سال پس از تاسیس بین‌الملل، یک شخصیت زن کاملاً شناخته شده ظهور کرد: هریت لو [41] (1832-1897) [42]، از اعضای افتخاری جنبش آئنیست‌های انگلستان، که در آغاز برای شرکت در نشست شورای عمومی دعوت گردید و بعدها به‌عنوان یک عضو تمام‌عیار پذیرفته شد. صورت‌جلسه‌ی نشست شورای عمومی در تاریخ 16 آوریل 1867، نخستین برخورد با این فعال بریتانیایی را این گونه ثبت کرده است:

فاکس، نامه‌ای از خانم هریت لو درباره‌ی موضوع حقوق زنان را قرائت کرد و اظهار داشت که به عقیده‌ی او اگر از خانم لو درخواست شود او در نشست کنگره در لوزان شرکت خواهد کرد. با رضایت متقابل، فاکس مسئولیت نامه‌نگاری به خانم لو را عهده‌دار شد تا بدین‌وسیله از ایشان پرسیده شود که در صورت دعوت آیا مایل به شرکت در جلسه‌ی شورا هستند (اسناد، جلد 1).

پذیرش لو در شورای عمومی، پس از ارائه‌ی پیشنهاد در نشست 18 ژوئن، در نشست 25 ژوئن 1867 صورت گرفت. از آن پس مستندات، حضور تنها این یک زن را در نشست‌های شورای عمومی، در طول 5



سال بعد، تأیید می‌کنند. به نظر نمی‌رسد که او به استثنای دو مورد خاص، از نقش خود به‌عنوان ناظر فراتر رفته باشد. در خلال نشست 2 جولای 1867، لو تمایل خود را برای تاسیس انجمن ملی زنان کارگر در لندن ابراز داشت. مارکس در این نشست غایب بود اما بعداً توسط فاکس، دبیر شورا، از آن مطلع شد، فاکس کسی بود که به لو پیشنهاد کرده بود تا با «خانم کارول»، رهبر خیاطان زن لندن و صاحب کرسی مدیریت اجرایی خیاطان، ارتباط برقرار کند (فاکس خطاب به مارکس، 3 جولای 1867، اسناد، جلد 2). در نشست 27 اگوست 1867، در بحثی در خصوص نیاز بین‌الملل به تقویت پروپاگاندا، مارکس، با توجه به پیشرفتی که انجمن در برخی کشورها به دست آورده بود، مخالفت خود را درباره‌ی تبدیل شدن انجمن به یک «کلوب مباحثه» ابراز داشت و اضافه کرد که او مخالف بحث درباره‌ی «پرسش‌های پردامنه» (در میان اعضای شورا که هوادار مباحثه هستند، نیست؛ نام لو در این صورت‌جلسه ذکر شده است. در فوریه 1868، یک زن دیگر، خانم مورگان، بخشی از شورای عمومی بود. هیچ جزئیات بیشتری ارائه نشده است، اما این زن ممکن است همسر ویلیام مورگان باشد، پینه‌دوزی که از سال اکتبر 1864 عضو شورای عمومی و در انجمن اصلاحات بسیار فعال بود. صورت‌جلسات حضور مکرر خانم مورگان را در جلسات شورا نشان می‌دهد اما هیچ اشاره‌ای به مشارکت او در بحث‌ها نمی‌شود.

هم هریت لو و هم خانم مورگان در نشست 28 جولای 1868، که مارکس در آن به بحث درباره‌ی «تأثیر ماشین‌آلات در اختیار سرمایه‌داران» پرداخت، حضور داشتند، درون‌مایه‌ای که در کتاب سرمایه به‌طور گسترده مورد بحث قرار گرفته است. اما هنگامی که وی از اثرات زیان‌آور استفاده از ماشین‌آلات، به ویژه بر شرایط بردگی زنان و کودکان در کارخانه‌ها، سخن می‌گوید و {وضعیت} جنس زن را با نگاهی سنتی به شرایطی کودکوار تقلیل می‌دهد، هیچ یک از این دو زن هیچ‌گونه اظهارنظری نمی‌کنند.

بنابراین زن یک عامل فعال در تولید اجتماعی ما است. پیش از این، کار زنان و کودکان در درون دایره‌ی خانواده انجام شد. من نمی‌گویم که مشارکت زنان و کودکان در تولید اجتماعی نادرست است. به عقیده‌ی من هر کودک بالای نه سال باید بخشی از زمان خود را به کار مولد اختصاص دهد، اما روشی که آنان را در حال حاضر و تحت شرایط موجود به کار می‌گمارد، نفرت‌انگیز

و ناپسند است (صورت‌جلسه، 28 جولای 1868، اسناد، جلد 2). تنها در جلسه 4 اگوست 1868، زمانی که بحث درباره‌ی مکانیزاسیون ادامه می‌یابد، هریت لو با چند اظهارنظر در بحث مداخله می‌کند، اظهارنظرهایی که به نظر می‌رسد، نظریه‌ی مارکس را هدف قرار داده است: «خانم لو اظهار داشت ماشین‌آلات باعث شده است که زنان کمتر از قبل به مردان وابسته باشند و سرانجام آنان را از بردگی خانگی رهایی بخشیده است. او مخالفت خود را با دیدگاه‌های ابراز شده درباره‌ی کار زنان ابراز داشت.»

این بحث در جلسه‌ی 11 اگوست 1868 دنبال شد. آن‌گونه که صورت‌جلسه‌ی این نشست نشان می‌دهد، مارکس بر کاهش ساعت کار و میزان {کاری} که باید پیشنهاد شود تا طبقه‌ی کارگر زمان بیشتری برای بازسازی خود داشته باشد، تأکید کرد. محدودیت‌های قانونی، اولین گام به سوی بهبود شرایط روحی و جسمی و در نهایت رهایی طبقه کارگر است. هیچ‌کس امروزه منکر دخالت دولت در حمایت از زنان و کودکان نیست؛ و محدودیت ساعت کار آنان در اکثر موارد به محدودیت ساعت کار مردان منجر می‌شود (اسناد، جلد 2).

لو در جلسات شورای عمومی در سال 1868 و 1869 مداخله‌ی اندکی داشته است. قابل‌توجه‌ترین اظهارنظر وی، پشتیبانی‌اش از اولیست‌ها (کارگرانی که با تاباندن تارهای ابریشم آن را به شکل رشته در می‌آورند) است که در لیون در اعتصاب بودند. نامه‌ی از شهر لیون مبنی بر پیوستن اولیست‌های این شهر - شامل حدود 700 زن و بیش از 300 مرد- خطاب به انجمن بین‌المللی کارگران خوانده شد. این نامه با یک اظهارنامه‌ی رسمی برای پرداخت حق عضویت آنان به بین‌الملل در کنگره‌ی باله همراه بود. این اولیست‌های در حال اعتصاب، {از بین‌الملل} درخواست کمک کرده بودند (صورت‌جلسه، 13 جولای 1869، اسناد، جلد 3).

در صورت‌جلسه‌ی همین نشست آمده است که اولیست‌ها به‌عنوان اعضای بین‌الملل پذیرفته شدند و «نظر به درخواست کمک مالی، پیشنهاد خانم لو این بود که مقتضی است با آقای استوارت میل مکاتبه شود تا این موضوع را در دیدار روز شنبه با انجمن حق رای زنان مطرح کند.» «لو موافق کرد که به‌عنوان نماینده‌ی انجمن بین‌المللی کارگران در جلسه‌ی بعدی انجمن زنان شرکت کند و برای اعتصاب‌کنندگان لیون کمک مالی جمع‌آوری کند. لو از انجمن حق رای زنان گزارش داد که درخواست اعتصاب‌کنندگان

لیون رسماً نمی‌تواند پذیرفته شود، اما وی مقداری کمک‌های مالی شخصی با برگه‌ی تعهد پرداخت اعانه جمع‌آوری کرده است. باشگاه زنان در یونیون استریت، مایل به جمع‌آوری اعانه است در صورتی که این برگه‌های ضمانت بازگردانده شوند (صورت‌جلسه، 20 جولای 1869، اسناد، جلد 3). لو افزوده است که باشگاه زنان یونیون استریت آماده است تا بر اساس فهرستی از امضاها کمک مالی جمع‌آوری کند. (این همان جلسه‌ی از شورای عمومی است که مارکس در آن بحث حقوق ارث را مطرح کرد و به تبادل نظرهای جدی منجر شد.) در جلسه 27 جولای 1869، لو مجموعاً دو پوند و چهار شیلینگ و شش پنس برای کمک به کارگران ماهر لیون به اوژن دوپونت، دبیر فرانسه، تحویل داد و اظهار داشت که این بانوان {کمک‌کننده} مایل نیستند با اعتصابات مرتبط شناخته شوند.

موضوع کارگران ماهر بار دیگر در جلسه 10 اگوست 1869 مطرح شد: «اظهارنامه‌ی پیوستن جامعه‌ی مبل‌سازان لیون، 200 از اولیست‌های سنت سیمفورین د اوزن (ایزر) و اعلامیه‌ی پیوستن اولیست‌های لیون دریافت شده است.» (صورت‌جلسه، اسناد، جلد 3). بر اساس پیشنهاد مارکس، شورای عمومی تصمیم گرفت که «اعتبارنامه‌ی ویژه» ای برای فیلمونه روزن، از اعضای بین‌الملل و نماینده‌ی جامعه‌ی اولیست‌های لیون اعطا کند.

در همین جلسه موضوع آموزش و پرورش مطرح شد؛ این موضوع پیش‌تر هم در سه کنگره‌ی جداگانه‌ی بین‌الملل در ژنو (1866)، لوزان (1867)، و بروکسل (1868) مورد بحث قرار گرفته بود. بحث درباره‌ی این موضوع در جلسه‌ی 17 اگوست ادامه یافت، و ابزار نظر از سوی لو را برانگیخت که به شرح زیر است:

استنباط خانم لو از آموزش و پرورش عبارت از همه‌ی آن چیزهایی است که که یک انسان را رشد می‌دهد. طبقه‌ی کارگر ضامن بقای همه‌ی انواع موسسات آموزشی است، اما هیچ سودی از آن‌ها عایدش نمی‌شود. اموال کلیسا باید سکولاریزه شود و به مدارس اختصاص یابد. ما به کشیش‌های کمتر و استادان مدرسه بیشتری نیاز داریم. نشریه‌ی تایمز حقوقی [43] پیش‌بینی کرده است که کلیساهای مسلط، بیش از پیش‌تر از ده سال دوام نخواهند داشت، بنابراین زمان آن فرارسیده است که در این زمینه فعالیت و کنشگری کنیم. محققان در کنار ما خواهند بود و این روحانیت کلیسای مسلط را وادار به جنبیدن و یافتن چاره خواهد کرد.

ادامه در نشریه آینده

خودکشی هولناک مدیر مدرسه در کلاس درس در آغاز سال تحصیلی

مدیر مدرسه روستای صفا ایشان شهرستان گمیشان در استان گلستان بعد از خروج دانش‌آموزان از کلاس درس، اقدام به خودکشی و حلق‌آویز خود کرد و متأسفانه جان باخت.

بنا به گزارش خبرگزاریها روز اول مهر ۹۶، مدیر مدرسه روستای صفا ایشان شهرستان گمیشان بعد از خارج شدن دانش‌آموزان از مدرسه، خود را در کلاس حلق‌آویز کرد و به زندگی خود پایان داد.

توماج فرماندار شهرستان گمیشان این خبر را تایید کرده و گفته است: موضوع در دست بررسی است.

افزایش خودکشی در ایران در سالهای اخیر به‌خصوص در بین جوانان و زنان، از یک طرف محصول فقر افسار گسیخته و انواع آسیب‌های اجتماعی ناشی از آن میباشد و از طرف دیگر ناشی از تحقیر و فشارهای امنیتی بر مردم توسط حاکمیت و ارگانها و گشتهای مختلف است که فلسفه وجودیشان افزایش فشار روزانه بر مردم در همه صنوف مختلف است. از گشتهای ویژه کنترل نوع پوشش زنان میهن که در جاجای کلان شهرها به ایجاد مزاحمت و تحقیر زنان و دختران و رفتارهای توهین آمیز با آنان به بهانه خودساخته بدحجابی می‌پردازند تا مأمورین سد معبر که هر روز در نقطه ای از شهرهای مختلف به دستفروشان زحمتکش یا کودکان کار بی پناه یورش می‌برند. از مأمورین نیروی انتظامی که در مرزها و بویژه مرزهای غربی کشور، هر روز کولبر زحمتکشی را هدف گلوله‌های خود قرار می‌دهند و نان آور بی‌پناه و فقیر خانواده‌ای را به قتل می‌رسانند تا مأمورین حراست کارخانجات که در استانها و شهرهای مختلف مأموریت دارند وقتی کارگران زحمتکش ماهها حقوق عقب افتاده خود را مطالبه می‌کنند با تهدید و ارباب به بازداشت و اخراج از کارخانه صدای حق طلبانه آنها را خاموش سازند.

در یک کلام افزایش عجیب آمار خودکشی در ایران بخصوص در میان جوانان و زنان، ناشی از ۳۸ سال حاکمیتی است که از یک طرف می‌خواهد با سیاست بگیر و ببند و سانسور و سرکوب گسترده امید به آینده و امید به زندگی را در تک‌تک آحاد این مرز و بوم کود کند و همه ایران و خانه‌های ایران و خانواده‌های ایرانی را به گوستانه‌های خاموش تبدیل سازد و از طرف دیگر طی این سالها با انواع غارتگریها و دزدی‌ها و چپاول و به تاراج دادن تمام منابع ثروت ایران برای حفظ دیکتاتورها در حکومت‌های منطقه، زمینه فقر و بیکاری و تمام آسیب‌های اجتماعی ناشی از آنرا در میان بیش از ۷۰ درصد جمعیت ایران فراهم ساخته است.

پشت پرده‌های اجرای طرح جمع‌آوری کودکان کار و خیابان/ از سرنوشت برخی کودکان اطلاعی در دست نیست

سلامت نیوز: فعالان حقوق کودک ضمن ابراز نگرانی از ادامه‌دار شدن اجرای غیرکارشناسی طرح جمع‌آوری کودکان کار و خیابان می‌گویند، بی‌خبری خانواده‌ها از وضعیت نگهداری کودکانشان پس از اجرای این طرح باعث شده از سرنوشت برخی کودکان و مددجویان نهادهای مدافع حقوق کودک که در این طرح جمع‌آوری شده‌اند اطلاعی در دست نباشد. آنهایی که وضعیتشان مشخص شده است هم یا در اردوگاه هستند یا در مراکز موقت بهزیستی نگهداری می‌شوند و بدون ارائه دلیل موجه به خانواده‌هایشان تحویل داده نمی‌شوند.



به گزارش سلامت نیوز، روزنامه وقایع اتفاقیه نوشت: «عبدالصیر» را همین یک هفته پیش در مقابل خانه‌شان گرفته‌اند و به اردوگاه ورامین منتقل کرده‌اند. او حتی در حین کار هم نبوده... پدرش را در صف پدر و مادرهایی که برای پیگیری وضعیت فرزندشان به اردوگاه ورامین آمده بودند، دیدم. کارنامه تحصیلی سال گذشته فرزندش را که در طرح اخیر جمع‌آوری کودکان کار و خیابان برده شده، همراه خودش آورده بود به همراه یک کارت شناسایی که عکس فرزندانش روی آن بود. با انگشت نشان می‌داد؛ «این یکی! عبدالصیر این است... بچه من را آورده‌اند اردوگاه! این هم کارنامه‌اش!!... اما مسئول اردوگاه ورامین گفت کارنامه قبول نیست و بدون اینکه جواب دیگری به او بدهد، او را رد کرد.»

بر اساس طرح آمایش، اتباع افغانی که دارای هر نوع کارت شناسایی باشند مجاز به اقامت در ایران هستند و بردن آنها به اردوگاه برای رد کردن از مرز با مفاد قانونی این طرح در تضاد است. آنچنان که آیدین حلالزاده، فعال حقوق کودک و عضو جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان به «وقایع اتفاقیه» می‌گوید: در طول یک هفته‌ای که از اجرای طرح جمع‌آوری کودکان کار و خیابان می‌گذرد، جمع زیادی از کودکانی که در طرح آمایش جای می‌گیرند به اردوگاه‌ها فرستاده شده‌اند تا رد مرز شوند. «درحالی‌که براساس طرح آمایش این کودکان مجاز به اقامت هستند و باید به خانواده تحویل داده شوند.» عبدالصیر و چندین و چند کودک دیگری که در یک هفته اخیر و در پی اجرای طرح ضربتی جمع‌آوری کودکان کار و خیابان از سطح شهر جمع‌آوری شده‌اند شرایط مشابه هم دارند.

فعالان حقوق کودک ضمن ابراز نگرانی از ادامه‌دار شدن اجرای غیرکارشناسی طرح جمع‌آوری کودکان کار و خیابان می‌گویند، بی‌خبری خانواده‌ها از وضعیت نگهداری کودکانشان پس از اجرای این طرح باعث شده از سرنوشت برخی کودکان و مددجویان نهادهای مدافع حقوق کودک که در این طرح جمع‌آوری شده‌اند اطلاعی در دست نباشد. آنهایی که وضعیتشان مشخص شده است هم یا در اردوگاه هستند یا در مراکز موقت بهزیستی نگهداری می‌شوند و بدون ارائه دلیل موجه به خانواده‌هایشان تحویل داده نمی‌شوند.



تلویزیون رهایی زن از "کانال یک" روی ماهواره "هات برد" هر هفته

دو شنبه ساعت 20:30 و چهارشنبه ساعت 15:00 بازپخش برنامه به

وقت تهران می توانید پهنده تلویزیون رهایی زن باشید.

فرکانس ماهواره:

Chanel One- Hatberd
 HoT BIRD
 Frequency 11541 vertical
 Symbol Rate: 22000
 Pol V
 FEC 5.6

برای همکاری و تماس با نمایندگان سازمان رهایی زن در کشورهای مختلف

نروژ: شادی و روپاک مطیعی

تلفن تماس: 004790474027

ایمیل: motiei_rojan@yahoo.com

سن دیگو جنوب کالیفرنیا: فیروزه فرهی

تلفن تماس: 858-531-1344

ایمیل: firouzeh.farrahi@yahoo.com

Location: 5240 fiore TER #213

San Diego"Ca 92122

جلسات کانون رهایی زن هر دوماه یکبار برگزار میشود و از طریق فلاپر و ایمیل به اطلاع همگان خواهد رسید.

انگلستان: دیانا نامی

تلفن تماس: 00447862733511

ایمیل:

دیگر نقاط آمریکا: مینو همتی

ایمیل: MinoHemati@GMail.com

سوئد-استکهلم: رعنا کریم زاده

تلفن تماس: 0046739286842

دیگر نقاط سوئد: سالار کرداری

تلفن تماس: 0046700194503

گوتنبرگ: وریا نقشبندی

تلفن تماس: 0046705827583

0046705827583

ایمیل: verya.1360@gmail.com

سارا مرادی

تلفن تماس: 0046704499853

ایمیل: sara_tina2003@yahoo.com

آلمان: شراره رضائی

تلفن تماس: 00491743635600

ایمیل: Shararehzaei.p@googelmail.com